

آیا روح وجود دارد؟

نگارنده : آرش . ب

- 1- پیشگفتار.....
- 2- ایده روح از کجا آمده است؟.....
- 3- بررسی علمی و فلسفی روح.....
 - 3.1- تاریخچه مختصری از روح و تعاریف آن.
 - 3.2- تناقضات در تعریف روح.
 - 3.3- آیا حیات انسان به روح وابسته است؟
 - 3.4- آیا هوشیاری انسان به روح وابسته است؟
- 4- نظریات اسلامی و متکلمان مسلمان در مورد روح.....
- 5- بررسی دلایل رایج برای باور به روح.....
 - 5.1- احضار روح
 - 5.2- دژاوو
 - 5.3- رویا دیدن در هنگام خواب
 - 5.4- رویاهای صادقانه
- 6- نتیجه گیری.....
- 7- توضیحات.....

1- پیشگفتار.

مسئله وجود روح از مسائل بسیار اساسی در میان باورهای دینی و همچنین از کهن ترین باورهای انسانی است که در میان بسیاری از ملل رایج بوده و هنوز هم رایج است. بسیاری از انسانها اعتقاد دارند حیات آنها تنها محدود به جسم آنها نمیشود و هر انسانی علاوه بر وجود مادی خود وجودی فرا مادی نیز دارد که به آن روح گفته میشود.

بر اساس باور ادیان ابراهیمی این روح در هنگامی که انسان خلق میشود به بدن او وارد میشود و بعد از مرگ او از بدن خارج میشود. این در حالی است که انقلاب علمی که در تاریخ بشر شکل گرفت تمام مفاهیم ماوراء طبیعی را از دنیای علم خارج کرد و به همین دلیل چیزی به نام روح در هیچ یک از رشته های علمی امروز به رسمیت شناخته نمیشود. از آنجا که زیر سوال رفتن روح باعث به زیر سوال رفتن بسیاری از باورهای دینی میشود و از آنجا که وجود روح باعث میشود افراد زیادی به وجود "دنیایی فراتر" (1) از دنیای حقیقی که روبروی ما است میشود ، بنابراین مهم است که مسئله ی روح بدرستی بررسی شود.

وجود روح توسط بسیاری از خداناباوران و خردگرایان انکار میشود. اثبات عدم وجود پدیده ای مثل روح بسیار دشوار است. از آنجا که ادعایی واهی و بدون شواهد و قرائن علمی است.

تصور کنید عده ای به موجودی نامرئی و غیر مادی به نام "**گوراگورا**" اعتقاد داشته باشند و ادعا کنند **گوراگورا** موجودی است که در هنگام عطسه کردن نزد انسانها می آید و انسانها را قلقلک میدهد. و قلقلک دادن او سبب عطسه انسانها میشود. هیچ کس نمیتواند **گوراگورا** را ببیند و یا او را لمس کند. حال آیا کسی میتواند اثبات کند که **گوراگورا** وجود ندارد؟

این باورمندان به گوراگورا ممکن است به شما بگویند هر گاه او شما را قلقلک دهد شما عطسه کرده اید و طبیعتاً وقتی که شما عطسه نمیکنید اوست که شما را قلقلک نداده ، و اگر شما این باور آنها را انکار کنید، آنها از شما خواهند پرسید، پس انسان برای چه عطسه میکند؟ اگر دلیلی علمی برای عطسه پیدا کنید و به آنها بگویید که عطسه کردن به این دلیل و به آن دلیل علمی است که اتفاق می افتد، ممکن است معتقدان به گوراگورا به شما بگویند "خوب ما نیز منکر این دلایل علمی نیستیم، اما گوراگورا هم همزمان با آن دلایل علمی شما را قلقلک میدهد، و اگر گوراگورا وجود نداشته باشد و شما را قلقلک ندهد شما هرگز عطسه نخواهید کرد."

قضیه روح هم بسیار شباهت به مسئله **گوراگورا** دارد.

روح از نظر گروهی از کسانی که به وجود آن اعتقاد دارند دلیل اصلی و جوهر حیات است یعنی حیات وقتی آغاز میشود که روح به بدن وارد میشود و وقتی پایان میگیرد که روح از بدن خارج میشود،

و از آنجا که روح پدیده ای طبیعی (Natural) نیست در حوزه بررسی علمی قرار نمیگیرد، و از نظر کسانی که به ماوراء طبیعت (Supernatural) اعتقاد ندارند چون مدارک و دلایلی برای اعتقاد به چنین موضوعی وجود ندارد، همین ماوراء طبیعی بودن روح دلیل خوبی است برای انکار وجود آن.

اما اگر وجود ماوراء طبیعت را ممکن فرض کنیم، نمیتوان اثبات کرد که روح وجود ندارد، مگر اینکه در وجود و تعریف روح تناقضی با خود آن و یا با سایر اصول استوار یافت شود و از اصل محال بودن اجماع نقیضین اثبات کرد که وجود روح محال است.

بخش زیادی از این نوشتار بیشتر تحلیلی علمی، تاریخی و فلسفی است از پدیده روح و همچنین تلاشی است برای پاسخ دادن به پرسشهای رایج در این زمینه و رد دلایل رایج غلطی که معمولاً برای اثبات وجود روح از آنها استفاده میشود.

زیرا همانگونه که در مورد **گوراگورا** یک انسان خردگرا میتواند به دلیل اینکه مدارک علمی معتبر یا دلایل صحیح فلسفی برای اثبات وجود آن وجود نداشته باشد و در نتیجه به دلیل اینکه ایده وجود **گوراگورا** از فیلتر خرد عبور نمیکند منکر وجود گوراگورا شود، در مورد روح نیز دقیقاً مسئله به همین صورت است.

در این نوشتار این واقعیت را که آنچه باورمندان به وجود روح معمولاً به عنوان دلایل خود برای اعتقاد به وجود روح بیان میکنند دلایل درستی نیستند نشان خواهیم داد، و نتیجه آن خواهد بود که در خواهیم یافت دلایل معتبری برای اعتقاد به روح وجود ندارد.

بنابر این وجود روح را میتوان تنها به دلیل اینکه دلایل معتبری برای اعتقاد به آن وجود ندارد انکار کرد و نشان داد که این اعتقاد برخاسته از نادانی قدما بویژه افلاطون است که وارد باورهای دینی شده است. لذا خردمندانه ترین جایگاه نسبت به قضیه روح، جایگاه انکار است، مگر اینکه دلایل معتبری برای نفی وجود آن انکار شود.

2- ایده روح از کجا آمده است؟

نخستین چیزی که باعث شد انسانها به روح روی بیاورند مسئله حیات بود.

انسانها همواره بدنبال این بوده اند که ببینند حیات چیست و از کجا آمده است و پاسخ این پرسش خود را در یافتن فرق انسان زنده و انسان مرده جستجو میکردند تا اینکه بتوانند حیات را توضیح دهند و درک کنند. باورهای دینی اکثراً برخاسته از تلاش انسانهای بدوی و اولیه هستند، برای توضیح دادن چیزهایی که امروز علم به توضیح آنها میپردازد. بشر اولیه همواره در تلاش برای توضیح این مسئله و پاسخ به سایر پرسشهای اساسی اش دست به خلقت موجوداتی تخیلی و غیر طبیعی زده است که ارواح یکی از آن چیزها هستند.

در نظر انسانهای اولیه ابتدائی ترین و آشکار ترین تفاوتی که بین موجودی زنده و موجودی غیر زنده دیده میشود این است که انسان زنده نفس میکشد و انسان مرده نفس نمیکشد.

لذا این تنفس در نظر بسیاری از انسانهای اولیه بعنوان جوهر اصلی حیات مطرح شد، یعنی هرآنچه نفس بکشد از نظر ایشان زنده مینمود و هر آنچه زنده نبود نفس نمیکشید.

برای همین است که روح همواره بطور مستقیم یا بطور غیر مستقیم در کتابهای دینی با تنفس در ارتباط است.

در تورات روح با کلمه **نِشاما (נִשְׁמָה)** توصیف شده است، این کلمه دقیقاً همان کلمه ای است که برای نفس نیز استفاده میشود. در انجیل نیز که اصل آن به زبان یونانی نوشته شده است برای روح از کلمه **سوکی (ψυχή)** استفاده شده است و این کلمه دقیقاً به معنی نفس و نفس کشیدن است. این کلمات هم در تورات و هم در انجیل بارها با معانی و مفاهیم دیگر همچون تنفس و حیات نیز استفاده شده اند.

کلمه **(Spirit)** در زبان انگلیسی نیز خویشاوند با تنفس در زبان لاتین است. مصریان باستان نیز کلمه **"کا"** را برای توصیف ارواح استفاده میکردند که این کلمه نیز به معنی "تنفس" است، حتی در آیین هندو و همچنین در آیین بودایی نیز روح را **(Ātman)** میخوانند که برابر با تنفس است. روح در قرآن نیز با نفس کشیدن درآمیخته است. خدای قرآن روح خود را درون کالبد انسان می دمد.

سوره سجده آیه 9

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ.

سپس او را استوار کرد و از روح خود در آن بدمید و برایتان گوش و چشمها و دلها آفرید چه اندک شکر می گوئید.

به این عمل معروف فوت کردن روح (نفخ روح) در چهار جای دیگر قرآن از جمله در (سوره حجر آیه 29، سوره انبیا آیه 91، سوره ص آیه 72 و سوره تحریم آیه 12) نیز اشاره شده است.

نفخ روح در قرآن هم در مورد اولین انسان (آدم) آمده است هم در مورد تولد مسیح از مریم باکره و هم در مورد تمامی انسانها. البته این باور تنها باوری اسلامی نیست، دورگا یکی از خدایان هندو نیز مجسمه خود را ساخته است و بعد با دهان الهی خود روح دمیده است.

بسیاری از انسانهای اولیه توضیحی بهتر از این به ذهنشان خطور نمیکرد که خدا ابتدا انسان را از مجسمه درست کرده است و بعد به وجود او حیات دمیده است و در نتیجه انسان که تنها یک کالبد سفالین و گلی مجسمه گونه بوده است دارای جان شده است، شاید به همین دلیل باشد که مجسمه سازی در برخی از ادیان تقبیح شده است و حتی در برخی از دوره های تاریخ اولیه اسلام به شدت تحریم و تکفیر شده است و گروه های بنیاد گرا هنوز هم با مجسمه سازی مشکل دارند، زیرا به نظر میرسد است که انسانهای مجسمه ساز در حال تکرار کاری الهی هستند و این کار بسیار کفر آمیز است، یکی از معجزات عیسی در قرآن نیز این است که مجسمه کیوتری را از گل درست کرده است و سپس به آن جان بخشیده است. این نوع تصوّر ها که امروزه ذره ای ارزش علمی ندارند، در میان انسانهای اولیه و متأسفانه در ذهن بسیاری انسانهای امروزی منطقی و واقعی به نظر میرسیده و میرسند.

از روی همین ارتباط مستقیم میان روح و تنفس در قرآن میتوان دریافت که ایده روح در قرآن نیز از همان جایی گرفته شده است که این ایده در تورات و انجیل گرفته شده است، در نتیجه روح نتیجه تلاش انسانهای اولیه است برای پیدا کردن جوهر اصلی حیات. یعنی معمایی که علم بیولوژی امروز به حل آن میپردازد. برای انسانهایی که هنوز گمان میکردند زمین صاف است، و شهابسنگ ها تیرهایی هستند که به سمت شیاطین شلیک میشوند، اولین پاسخی که برای پرسش "تفاوت موجود زنده و مرده چیست" به نظر میرسید، مسئله تنفس بود. برای او داد و ستدهای میکروسکوپی شیمیایی در بدن که ما آنرا متابولیسم بدن میخوانیم مشخص نبود، از نظر او مرده نفس نمیکشد و زنده نفس میکشد و این تنها تفاوت زنده و مرده است. و این ارتباط مستقیم کلمه تنفس با کلمه روح از لحاظ زبانشناسی سندی است بر این مدعا. برای قضا مشخص نبود که تنفس چیزی نیست جز دمیدن اکسیژن و مقدار زیادی نیتروژن، آنها تنفس را مسئله ای پیچیده تر از این مسائل میدیدند. از همین رو است که در "زنده" خواندن گیاهان بسیار دچار تردید بودند.

مسیحیان اینگونه به قضیه نگاه میکردند که خداوند ابتدا روح را در کالبد بدن می دمد و درون انسان زنده روح خدایی وجود دارد، و این در حالی است که ما در دنیایی پر از ارواح خبیث زندگی میکنیم. از همین رو است که مسیحیان وقتی کسی عطسه میکند او را با عبارات مذهبی تقدیس میکردند، یا حالتی جادویی به خود می گرفتند، مثلاً بر روی سینه صلیب رسم میکردند، زیرا معتقد بوده اند وقتی کسی عطسه میکند ممکن است روحش به بیرون پرتاب شود و ارواح خبیثه که در اطراف او هستند و نفس شیطان به دلیل گناهان ما همه جا گسترده شده است ممکن است به سرعت وارد بدن او شده و جایگزین روح الهی در بدن او شود.

از همین رو بود که مسیحیان اساساً بیماریهای انسانها را به دلیل محصور شدن آنها توسط ارواح پلید میدانستند. و با دعا خواندن و انجام مراسم مذهبی سعی میکردند ارواح خبیث را از وجود بیمار خارج کنند. در دوران انگیزاسیون بعضی اوقات افراد بیمار را شکنجه میکردند تا روح خبیث به زور شکنجه از بدن آنها خارج شود، هنوز هم در میان مسیحیان فرقه هایی همچون فرقه شاهدان یهوه وجود دارند که بیماران خود را نزد پزشک نمیبَرند و تنها با دعا و نیایش آرزوی شفا یافتن آنها را دارند. ایرانیان نیز هرگاه کسی عطسه میکند به او میگویند "عافیت باشد"، ممکن است این رسم نیز از باورهای خرافی مشابه گرفته شده باشد.

البته این تسخیر شدن توسط ارواح همیشه بد نبود. روح القدس در عبارت یونانی که زبان اصل انجیل است به معنی "تتفس مقدس" است. اگر این روح توسط تنفس به بدن وارد میشود انسانها میتوانند از خدا وحی بگیرند و کتابهای متعدد انجیل و تورات به باور مسیحیان ناشی از ورود این روح به بدن نویسندگان این کتابها است. مسیح در انجیل روح القدس را با فوت به سمت حواریون خود میفرستد (یوحنا 20:22). در همین نوشتار این باور، یعنی جوهر حیات بودن روح به چالش کشیده خواهد شد.

دومین مسئله که باعث شده است انسانهایی به وجود روح اعتقاد داشته باشند بی اطلاعی آنها از مغز انسان است.

تقریباً تمامی آنچه به روح نسبت داده میشود در حقیقت همان کارهایی است که مغز انجام میدهد.

در همین نوشتار به سه نمونه بارز از این موضوع، یعنی **هوشیاری، خواب دیدن و دژاوو** اشاره خواهیم داشت.

انسانهای پیشین از مغز و ساختمان آن و وظایف آن آگاه نبودند و نمیتوانستند حس کردن، هوشیاری، تفکر و حافظه را با اطلاعات محدود خود نسبت به مغز توضیح دهند، لذا تمام این کارها را به روح نسبت میدادند. البته از دیدگاهی وسیع تر بی اطلاعی نسبت به بدن و ساختمان آن که مغز را نیز شامل میشود باعث اعتقاد به روح بود.

این درحالی است که امروزه آشکار است تمامی حس ها، حالت های روانی، و افکار باعث ایجاد سیگنالهای الکتریکی، مغناطیسی و متابولیکی در مغز میشوند که این سیگنالها را میتوان با دستگاه های مخصوص PET و MRI ثبت کرد (2) و حتی در برخی موارد با ارسال سیگنالهای مصنوعی به مغز شبیه سازی کرد. لذا تمامی ویژگیهایی که قدما برای توضیح آنها به روح پناه میبردند امروزه از دیدگاه علمی همان کارهایی است که مغز انجام میدهد، و مغز برای انجام آنها نیاز به هیچگونه روح یا چیزی شبیه آن ندارد، مغز کاملاً ماهیتی طبیعی دارد و تمامی کارهایی که مغز انجام میدهد از لحاظ طبیعی قابل بررسی هستند. لذا پیشرفت علم در زمینه نوروساینس (3) که تلاش میکند احساسات، ادراکات، حالت های روانی، تفکر، حافظه، هوشیاری و غیره را به مغز نسبت بدهد دیگر جایی برای اعتقاد به وجود روح برای بیشتر دانشمندان باقی نگذاشته است.

سومین مسئله تمایل انسان به جاودانگی است.

انسانها همواره از اینکه مرگ پایان وجود و حیات آنها باشد هراسان بوده اند و تمایل به جاودانگی داشته اند و بشر بدوی عادت داشت تمایلات خود را با واقعیت پیوند دهد، یعنی چون صرفاً تمایل داشت حیات پس از مرگی وجود داشته باشد، نتیجه میگرفت چنین حیاتی وجود دارد و از آنجا که میدیدند بدن انسان پس از مرگ متلاشی میشود بعدی غیر مادی را نیز برای انسان تصور میکردند، از نظر ایشان لازمه حیات پس از مرگ وجود روح بود.

در کشف واقعیت ها باید تمایلات را کنار گذاشت زیرا واقعیت ها بدون توجه به تمایلات ما وجود دارند.

تمایل داشتن ما به مسئله ای باعث وجود داشتن آن نمیشود و عدم تمایل ما به واقعیتی باعث از بین رفتن آن واقعیت نمیشود.

تمامی این سه مسئله، پیش زمینه هایی هستند که انسانها بخاطر آنها به وجود روح اعتقاد پیدا میکنند. بررسی دقیق علمی و فلسفی این مسائل باعث شده است که روح از یک پدیده علمی و معتبر به یک پدیده دینی و محدود به باورهای افسانه ای مردم تبدیل شود و دیگر جایگاه چندانی در علوم بشری نداشته باشد.

3- بررسی علمی و فلسفی روح

پدیده روح در میان بسیاری از فلاسفه پیشین رایج بوده است تا اینکه کم کم فلاسفه کمتری به وجود آن معتقد شدند. باور به روح همچون باور به سایر چیزهای فراطبیعی از نظر تعدد باورمندان سیری کاملاً نزولی داشته است و امروزه بیش از هر زمان دیگری وجود روح توسط فلاسفه و دانشمندان انکار میشود.

3.1- تاریخچه ای مختصر از روح و تعاریف آن (4)

بررسی تاریخچه روح در فلسفه پیشاسقراطی را باید از هومر (در قرن 9 ام پیش از میلاد میزیسته است)، شاعری که آثار حماسی ایللیاد و ادیسه را به او نسبت میدهند و اساساً معلوم نیست که آیا چنین شخصی برآستی در طول تاریخ وجود داشته است یا نه آغاز کرد.

البته ممکن است در جاهای دیگر نیز فلاسفه و متفکرین دیگری به روح معتقد بوده باشند اما آنچه حداقل در مورد روح سر انجام به فلسفه فعلی غرب و حتی فلسفه اسلامی وارد شده است و تا امروز نیز همچنان وجود دارد بدون شک برگرفته شده از فلسفه یونان باستان است و بسیاری از باورهای باستانی در یونان نیز برگرفته از افسانه ها و اسطوره های یونانی همچون آثار هومر هستند. در اشعار هومر روح چیزی است که انسانها با جنگیدن آنرا به خطر می اندازند و در هنگام مرگ آنرا از دست میدهند، روح انسانها همان آخرین نفسی است که از تن یک جنگجوی در حال مرگ خارج میشود. روح در هنگام مرگ از بدن خارج میشود و به دنیای اموات میرود. بنابر این حضور روح شخص را از یک پیکر بیجان متفاوت میکند. اما این به آن معنی نیست که روح در بدن کار خاصی انجام میدهد. هومر هرگز نگفته است که روح فلان کار را انجام میدهد و مثلاً باعث هوشیاری انسان یا هر چیز دیگری است. در اشعار هومر تنها انسانها دارای روح میباشند و حیوانات روح ندارند.

نظریه تالس (546-639 پیش از میلاد). تالس دومین شخصی است که نظر او را پیرامون روح بررسی خواهیم کرد. علی رغم آنکه در اشعار هومر روح تنها به انسان تعلق میگیرد، تقریباً در تمام آثار یونانی متعلق به قرن پنجم پیش از میلاد مسیح روح که تنها جوهر حیات میباشد علاوه بر انسان به همه چیزهای زنده دیگر نیز اطلاق میشود، و روح همان تفاوت چیزهای زنده و غیر زنده است. و کلمه روح مترادف کلمه زنده به شمار میرود بعنوان مثال تالس معتقد بود مغناطیس یا کهربا به دلیل اینکه باعث حرکت آهن میشود زنده است و در نتیجه دارای روح است.

نظریه فیثاغورس (570-500 پیش از میلاد). او به ادامه حیات انسان پس از مرگ به واسطه رها شدن روح او از بدن اعتقاد داشت. زنونان در مورد فیثاغورس گفته است که روزی از جایی رد میشده است و دیده است افرادی سگی را کتک میزنند، از آنها خواسته است آن سگ را کتک نزنند زیرا این سگ یکی از دوستان او بوده است که مرده است و او صدای روح دوستش را از آه و ناله این سگ شنیده است. فیثاغورس معتقد بود این روح دوستش است که ناله میکند نه سگ.

نظریه امپیدوکلس (490-430 پیش از میلاد). وی از پیروان فیثاغورس همچون آنکساگوراس و دموکریتیوس گیاهان را موجودات زنده میدانست و در نتیجه معتقد بود گیاهان نیز دارای روح هستند و انسانها میتوانند با گیاهان روح رد و بدل کنند. امپیدوکلس مدعی بود که در حیات پیشینش یک بته بوده است و البته پیش از آن یک پرنده و ماهی نیز بوده است.

نظریه هراکلیوس (535-475 پیش از میلاد). هراکلیوس فیلسوف دیگری است که افکارش پیرامون روح متأثر از فیثاغورس بوده است و بسیار از او نقل قول میکند. هراکلیوس شاید اولین فیلسوفی باشد که علاوه بر حیات حرکت و خرد را نیز به وجود روحی که در سلامت و شرایط صحیح است نسبت داده است. هراکلیوس معتقد است "روح خشک، بهترین و هوشیار ترین است". او میگوید روح یک انسان مست مانند کودک خامی است که سکندری میخورد و نمیداند که به کجا میرود، هراکلیوس معتقد بود که استفاده از مشروبات سکره آور روح انسان را خیس میکند و این خیزی روح حس های بدن را تخریب میکند. هراکلیوس نیز مانند بسیاری از متفکران قرن پنجم و ششم پیش از میلاد معتقد بود روح ماهیتی مادی دارد اما از نوعی ویژه، برتر و کمیابتر از ماده، هوا و یا آتش ساخته شده است. هراکلیوس همچنین معتقد است روح و بدن انسان با یکدیگر دارای شباهت های بسیار هستند و تنها تفاوتشان در این است که روح از مواد برتری نسبت به بدن ساخته شده است، از این رو اساساً روح چیزی طبیعی به شمار میرفت نه فرا طبیعی.

نظریه افلاطون (427-347 پیش از میلاد). افلاطون شاگرد سقراط (470-399 پیش از میلاد) بوده است و قسمت زیادی از نوشتارهای اولیه افلاطون مربوط به نظریات سقراط میشود. میدانیم که سقراط به جرم کفر گویی در زمان خود اعدام شده است و از او هیچ کتابی باقی نمانده است، بنابر این ما سقراط را از زبان افلاطون میشناسیم. البته آنچه افلاطون به سقراط نسبت میدهد به نظر بسیاری از متخصصین لزوماً نظرات سقراط نیست، بلکه قطعاً افلاطون در بسیاری از موارد افکار خود را از زبان سقراط باز میگوید و او را به یک شخصیت داستانی تبدیل کرده است که در بازار و جاهای دیگر میرود و با مردمان مختلف پرسش و پاسخ میکند. بنابر این نظرات افلاطون پیرامون روح را میتوان در دو گروه از آثار او یافت، در آثار نخستین او که که احتمالاً از قول سقراط نظراتش را اعلام میکند و دوم در آثار موخر او که احتمالاً سقراط دیگر کاملاً تنها یک شخصیت داستانی است.

سقراط بگونه ای از روح صحبت کرده است که گویا از دیدگاه او علاوه بر جوهر حیات بودن، روح ترکیبی از شخصیت و دانش قوه عقلانیت هر شخص نیز هست. نظرات سقراط واقعی یا سقراط خیالی افلاطون را میتوان در کتاب معروف افلاطون فیدو (Phaedo) که چهارمین و آخرین گفتمان سقراط با شاگردانش پیرامون حیات پس از مرگ را نقل میکند و صحنه مرگ او و نوشیدن جام شوکران را نیز تصویر میکند دریافت. فیدو که در میان هواداران سنتی افلاطون به کتاب "پیرامون روح" نیز مشهور بوده است، مانند نمایشنامه ای است که در آن دو تن از پیروان سقراط با نامهای سیمیاس (Simmias) و سبس (Cebes) که به زندان آمده اند تا او را به کمک کریتو (Crito) شاگرد دیگرش از زندان رهایی بخشند، با استادشان سقراط گفتگو میکنند. در گفتمانی که میان سقراط و شاگردانش انجام میگردد آشکار میکند که باور اکثریت در آن دوران این بوده است که روح پدیده ای مادی است که پس از مرگ همچون دود و نفس پراکنده و در نتیجه نابود میشود.

در فیدو از سقراط چهار برهان برای جاودانگی روح آورده شده است که دارای اعتباری نیستند و بجز برهان آخر حتی مورد قبول مخاطبان سقراط نیز قرار نمیگیرند. سقراط در مورد روح دچار شک بوده است و دیدگاه مستحکمی در مورد آن نداشته است و خود از نارسا و غیر معتبر بودن نتیجه براهینش آگاه بوده است. در کتاب جمهوری افلاطون نیز میتوان به این واقعیت دست یافت، گلاکون (Glaucou) از سقراط میپرسد "آیا هنوز در نیافته ای که روح ما جاویدان است و هرگز از بین نخواهد رفت؟" سقراط شگفت زده به گلاکون نگاه میکند و میگوید "به زئوس (خدای خدایان یونان باستان) قسم که نه، من چنین چیزی را در نیافته ام، آیا تو در آن موقعیت (علمی) هستی که چنین چیزی را با اطمینان ادعا کنی؟". سقراط تنها میخواست است نشان دهد به احتمال زیاد بر خلاف باور رایج در آن دوران روح پدیده ای مادی همچون پیکر انسان نیست و چیزی متفاوت با سایر مواد است که قابل دیدن و یا بطور کلی حس کردن نیست، همچنین آنقدر که بدن و جسم در معرض تخریب شدن و نابود شدن قرار میگیرد روح به دلیل متفاوت بودن جنس اش به اگر در معرض تخریب شدن باشد حداقل به اندازه بدن در معرض تخریب شدن نیست و دوام بیشتری دارد، نه آنکه فنا ناپذیر و نابود ناشدنی باشد. سقراط همچنین معتقد است روح تجزیه شدنی نیست، یعنی از قسمتهای مختلف ریزتر پدید نیامده است. برهان چهارم سقراط که قوی تر از باقی براهین او است تلاش میکند این نظریه او را استحکام بیشتری بخشد. او با پیشفرض اینکه روح او احتمالاً چندین بار تناسخ یافته است و حیات بر روح مبتنی است استدلال میکند که روح فنا ناپذیر است، که البته به دلیل اینکه فرض وجود روح مورد توافق نیست، توضیح دادن و رد کردن نظر او در مورد حیات پس از مرگ بی ارتباط با این نوشتار است.

بخش دوم نظریات افلاطون پیرامون روح را در کتاب مهم دیگر او که "جمهوری" نام دارد و برخی از خوانندگان سنتی آنرا کتاب "پیرامون عدالت" خوانده اند، میتوان یافت. در این کتاب، افلاطون نظریات متفاوتی با آنچه در فیدو آمده است نسبت به پدیده روح ابراز داشته است. افلاطون عدالت را حالت عالی روح میداند و به همین دلیل جمهوری نیز میتواند نور فراوانی بر نظریه افلاطون در مورد روح بتاباند. در این کتاب نیز روح هم جوهر حیات ارگانه های زنده به شمار میرود و هم جوهر عقلانیت و تمام فعالیت های فکری بشری. سقراط خیالی در جمهوری استدلال میکند که عادل بودن همواره بهتر از ناعادل بودن است و این را ناشی از آن میداند که روح عادل از روح نا عادل همواره شاد تر است.

در کتاب چهارم جمهوری دیدگاه تازه ای نسبت به روح مطرح میشود، این دیدگاه تازه حاکی از آن است که روحی که وارد بدن میشود حداقل دارای سه جنبه است، خرد، جان و تمایل. در جمهوری میتوان اطلاعات زیادی راجع به هر کدام از این جنبه ها و اینکه روح چگونه کار میکند پیدا کرد. خرد از نظر افلاطون به دانش و حقیقت متصل است، برای درک بهتر این نظر باید با عقیده افلاطون در مورد حقیقت و تمثیل غار او آشنا شد. افلاطون معتقد است ما انسانها درون غاری هستیم و تنها سایه هایی از واقعیهایی که خارج از غار وجود دارند و بر روی دیواره غار منعکس میشوند میتوانیم ببینیم. وی معتقد است هر آنچه ما میبینیم اصل آن چیز نیست، بلکه اصل آن چیز در دنیایی دیگر که دنیای حقیقی است وجود دارد و ما در دنیایی مجازی هستیم. حال منظور او از اینکه میگوید روح با حقیقت متصل است این است که روح انسان در بند این غار نیست و میتواند با دنیای حقایق رابطه برقرار کند. سقراط خیالی در جمهوری همچنین جنبه تمایل روح را بسیار در ارتباط به سکس، پول، غذا، نوشیدنی و غیره میداند. مهمترین تفاوتی که میان فیدو و جمهوری در تشریح مسئله روح وجود دارد نقش بیشتری است که افلاطون در جمهوری به جوهر حیات بودن روح داده است.

نظریه ارسطو (322-384 پیش از میلاد). نظر ارسطو که در کتاب "پیرامون روح" (5) بسیار از فلاسفه پیشین تکامل یافته تر است. ارسطو روح را در این کتاب خود از تمامی جنبه ها و فعالیتهايش بررسی کرده است. ارسطو معتقد است تمامی فعالیتهاى حیاتی ارگانهای زنده بدن همچون حرکت، تغذیه، و تفکر با روح در ارتباط است و این ارتباط را در کتابش شرح میدهد. بنابر در نظریه ارسطو، روح نوعی ویژه از طبیعت است، که باعث تغییر و ایستایی در بدن موجودات زنده همچون حیوانات، گیاهان و انسان میشود. با توجه به اینکه روح در تئوری ارسطو خود عامل فعالیتهاى حیاتی ارگانهای بدن است آشکار است که او نیز همانطور که در فیدو در مورد روح صحبت شده است، معتقد است روح چیزی مادی همچون بدن نیست.

مسئله دیگری که در نظریه ارسطو پیرامون روح دارای اهمیت است این است که ارسطو معتقد است روح برای انجام فعالیتهاى حیاتی یاد شده نیاز به ارگانهای بدنی دارد، اما از آنجا که ارسطو هیچ ارگانی از بدن را مسئول تفکر نمیدانست، معتقد بود که تفکر تماماً توسط روح و بدون واسطه بدن و بطور مستقل انجام میگیرد، اما او معتقد است از آنجا که تقریباً در تمام فعالیتهاى فکری انسانها حس کردن نیز دخیل است، ارگانهای حسی بدن (همچون چشم، گوش و...) نیز همواره باید در فعالیت باشند، بنابر این ارسطو بر خلاف افلاطون معتقد نیست که روح میتواند بدون بدن وجود داشته باشد و به فعالیت خود ادامه دهد. همچنین از آثار ارسطو مشخص میشود که او قلب انسان را جایگاه روح میدانسته است، یعنی از نظر ارسطو روح عامل تفکر انسان است و در قلب هر انسانی جای دارد. (6).

نظریه اپیکروس (341-270 پیش از میلاد). اپیکروس یک اتم‌گرا (Atomist) است، و در بررسی روح نیز اتم‌گرایی خود را کنار نمیگذارد. او همه چیز بغیر از عدم، همه را در نهایت ساخته شده از اجزاء کوچکتر یعنی اتمها میداند. منابع مشخصی از اینکه اپیکروس روح را متشکل از چه اتمهایی میدانست وجود ندارد، او احتمالاً روح را ساخته شده از اتمهای آتش و یا باد و یا چیزهای مشابهی میدانسته است. اپیکروس که سعی میکرد گرما در بدن و بسیاری از چیزهای دیگر را همواره با معرفی کردن اتمهای مختلف توضیح دهد، و از آنجا که درک حسی در لیست اتمهای او به هیچ اتمی نسبت داده نشده بود گمان میکرد حس کردن و دریافت حسی از محیط (دیدن، بوییدن، شنیدن و...) نیز احتمالاً باید برخاسته از خواص و فعالیتهای مرموز اتمهایی همچون اتمهای روح باشد. در سنت اپیکروسی روح همچنین همان چیزی است که احساسات، تعقل و تمایلات را باعث میشود. بعنوان مثال لوکرتیوس از پیروان اپیکروسیسم، معتقد است که روح دو قسمت دارد، قسمت نخست قسمت خردمندی و عقلانیت است که او این قسمت را "ذهن" مینامد و قسمت دیگر آن قسمت غیر عقلانی و نابخردانه است، و مسئولیت دریافتهای حسی است که لوکرتیوس آنرا بطور مغشوشی "روح" مینامد. اپیکروس همچنین همچون برخی از دیگر از فلاسفه یاد شده روح را دلیل حرکت اعضای بدن نیز میداند. اپیکروس بعد از دموکرتیوس به ماده‌گرا بودن و انکار خدا معروف است.

نظریه رنه دکارت (1596-1650 میلادی). دکارت فیلسوف و ریاضیدان فرانسوی از فلاسفه دیگری است که به وجود روح اعتقاد داشته است. دست آوردهای فلسفی دکارت در مورد روح در میان جوامع امروزی بشری بیش از هر باور دیگری در این مورد رایج هستند. در زمان دکارت چیزهای زیادی، از جمله حیات، حرکت و غیره به روح نسبت داده میشد رنه دکارت در زمستان سال 1631-32 به دنبال تجسسات و مطالعات عدیده قبلی خود در ضمن اینکه مستقیماً به تشریح بدن جانداران اعم از حیوان یا انسانها میپرداخت، رساله‌ای با فرنام "انسان" را به زبان لاتین نوشت که این نوشته او برای اولین بار در سال 1662 میلادی. یعنی 12 سال بعد از فوت دکارت) در شهر لیدن هلند چاپ شده است. دکارت بعد از این مطالعات به این نتیجه رسید که دو کاربرد دیگر که به روح نسبت داده میشد یعنی حرکت و رشد در واقع به روح ارتباطی ندارند و بدن انسان و حیوانات میتوانند بدون وجود روح حرکت و رشد کنند. اما وی کاربرد سومی که برای روح در زمان او وجود داشت یعنی روح عاقله و یا هوشیاری (Consciousness) را انکار نکرد. از نظر دکارت روح همان چیزی است که حس میکند (میبیند، میشنود، میبوید و...)، فکر میکند، به یاد می‌آورد، تخیل میکند، تصمیم میگیرد و نگران میشود (7). دیدگاه دکارت یعنی استقلال و جدایی ذهن از بدن به دوگانگی (Dualism) معروف است و این دیدگاه آنچنان که در آینده توضیح خواهیم داد اکنون توسط اکثر فلاسفه و دانشمندان به دلیل اینکه نمیتواند به بسیاری از مسائل پاسخ دهد دیدگاهی مردود شمرده میشود (8). دیدگاه دکارت در مورد دوگانگی ذهن و بدن پرسشی اساسی را مطرح میکند که در فلسفه ذهن با نام "مسئله بدن و ذهن" از آن یاد میشود و این مسئله از این قرار است که اگر ذهن (روح) از بدن جدا است، چگونه میتواند بر بدن تاثیر بگذارد و رابطه علی چگونه میتواند بین روح و بدن برقرار شود؟ یا بطور دقیقتر چگونه میتواند بر بدن و رفتار آن تاثیر بگذارد؟ و این پرسش از مهمترین مسائلی است که در مورد دیدگاه دکارت مطرح میشود.

دکارت که شخصی بسیار مذهبی بوده است و تمام تلاشهای خود را برای اثبات حقانیت باور دینی خود یعنی آیین کاتولیک ها انجام داده است برای یافتن پاسخ این پرسش دست به تلاشهای عملی نیز زده است، همانطور که گفته شد او در مطالعاتش به تشریح بدن انسانها در مرده شور خانه و حیوانات پرداخته است و سرانجام به این نتیجه رسیده است که روح از طریق غده صنوبری (9) که در مغز است با بدن رابطه برقرار میکند و از آن به بعد است که تصمیمات روح توسط "ارواح حرکتی" که در بدن وجود دارند موجب ترتیب اثر دادن به این تصمیمات روح میشوند. صاحب نظران معتقدند غده صنوبری مغز به این دلیل توجه دکارت را جلب کرده است که در سر انسان تمام اعضا بجز غده صنوبری، دو عضو بصورت قرینه موجود است، مثلاً، دو چشم و دو گوش وجود دارد و غده صنوبری که شبیه حرف P است تنها عضو یکتا در سر انسان است، وی از آنجا که میدانست تجربیات ما یگانه هستند و دوگانه نیستند نتیجه گرفته است که روح باید از طریق این غده صنوبری با بدن رابطه برقرار کند زیرا در مغز قرینه ای برای آن وجود ندارد، و البته این دیدگاه امروزه از دیدگاه علمی بیشتر شبیه یک شوخی است.

آشکار است که این باورهای رنه دکارت برخاسته از نا آگاهی او از ساختمان مغز انسان بوده است و او همانطور که با مطالعه ماهیچه ها و استخوان های حیوانات و انسانها به این نتیجه رسید که روح عامل حرکت نیست اگر امروز وجود میداشت با مطالعه مغز انسان احتمالاً به این نتیجه میرسید که روح عامل هوشیاری نیز نیست و مغز به تنهایی این وظیفه را بر عهده دارد. البته رنه دکارت در تلاش برای اثبات خدا و قیامت در کتابی که به دانشگاه سوربن تقدیم کرد به نظر خود براهینی برای اثبات ادعای خود آورده است (10) اما این دلایل مدتها است که رد شده اند و منسوخ حساب میشوند و همچنین با داده های علمی نیز همخوانی ندارند. جدا نبودن عقلانیت انسان از بدن او بعد از اثبات حتی توسط عده ای از فلاسفه بیخدا اصلی برای اثبات عدم وجود خدا قرار میگیرد. دکارت حیوانات را دارای ذهن و هوشیاری نمیدانسته است و بنابر این آنها را عاری از روح میدانسته است، زیرا او هوشیاری را به داشتن زبان میدانسته است و البته با تردید گفته است که حیوانات دارای زبان نیستند و در نتیجه روحی ندارند و تنها ماشین هایی هستند که بسیار خوب طراحی شده اند. بنابر این دکارت روح را جوهر حیات نمیدانسته است و معتقد بوده است بدون روح نیز میتوان زنده بود اما نمیتوان هوشیاری داشت.

نظر **امانوئل کانت (1724-1804 میلادی)**. امانوئل کانت فیلسوف خداباور دیگر نیز به وجود روح اعتقاد داشت اما معتقد بود روح را نمیتوان با خرد نشان داد و وجودش را اثبات کرد. اما او معتقد بود که انسان به ناچار باید به این نتیجه برسد که روح وجود دارد زیرا وجود روح برای توسعه دین و اخلاق ضرورت دارد. کانت بطور کلی معتقد است مسائلی همچون وجود خدا و روح و جاودانگی انسان در حوزه بحث نظری نیستند و نه میتوان وجود آنها را اثبات کرد و نه میتوان وجود آنها را رد کرد. البته نظریات کانت تنها در صورتی قابل توجه و تعمق است که سامانه فکری متافیزیکی ویژه وی مورد توافق و قبول باشد و معتبر شناخته شود.

3.2- تناقضات در تعریف روح

گذشته از تعاریف قدیمی روح، روح مسلماً آنگونه که خدایاوران امروزی به آن معتقد هستند ماهیتی فیزیکی و طبیعی ندارد و مسئله ای ماوراء طبیعت است و تنها فراطبیعت گرایان میتوانند به وجود چنین چیزی اعتقاد داشته باشند. یعنی از دید کسانی که طبیعت گرا هستند روح تنها به دلیل ماوراء طبیعی بودنش از هیچگونه ارزش علمی و فلسفی برخوردار نخواهد بود. اما مسئله ای که باید به آن توجه کرد این است که خدایاوران از طرفی معتقدند روح پدیده ای غیر مادی است و از طرف دیگر معتقدند روح در بدن انسان است.

یعنی برای روح مکان و جایی را تعریف میکنند و این تناقضی آشکار است.

چیزی که حالتی طبیعی و مادی نداشته باشد نمیتواند "درون" چیز دیگری (یا حداقل درون چیز طبیعی و یا مادی دیگری) قرار بگیرد. تنها چیزهایی میتوانند درون چیزهای دیگر قرار بگیرند که فضا اشغال میکنند. و چیزهایی که فضا اشغال میکنند یقیناً طبیعی هستند. بنابر این روح از آنجا که نمیتواند هم طبیعی و هم غیر طبیعی باشد، با فرض اینکه میتواند "درون" بدن باشد اساساً در تعریف خود دارای تناقض است.

وقتی کسی میگوید قلب در بدن است، این بدان معنی است که برای قلب جایگاهی در بدن وجود دارد که معمولاً آن جایگاه در سینه و سمت چپ است. حال وقتی خدایاوران میگویند روح در بدن است نیز باید بگویند روح در کجای بدن است؟ اگر بگویند روح در تمام بدن هست، باید به این نتیجه رسید که وقتی اعضای بدن شخصی قطع میشود، قسمتی از روح او نیز قطع میشود و آن شخص دارای دو روح میشود و قسمتی از روح او از بدن کنده میشود. همچنین لابد وقتی اعضای بدن دو شخص با یکدیگر تعویض میشوند مقداری از روح آن دو نیز با یکدیگر تعویض میشوند.

از طرفی دیگر برای روح مسائل بسیار عجیبی همچون حرکت مطرح میشود.

میگویند روح انسان بعد از مرگ به سمت خدا باز میگردد. این جمله به این معنی است که خداوند در نقطه ای قرار گرفته است و روح در نقطه ای دیگر و این روح باید آن مسیر را طی کند تا بخدا برسد. باز هم برای روح جا و مکان در نظر گرفته شده است. حرکت کرین پدیده ای کاملاً فیزیکی است. رفتن روح از نقطه ای به نقطه دیگر به معنی این است که روح در زمان و مکان محصور است، و چنین چیزی لزوماً چیزی طبیعی است. درحالی که روح بر طبق تعریف چیزی غیر طبیعی است. حتی برخی از خدایاوران معتقدند روح انسان پرواز میکند. پرواز کردن نیز عملی است که برای غلبه بر جاذبه زمین انجام میگیرد، جاذبه زمین چگونه میتواند بر روی پدیده ای غیر مادی تاثیر بگذارد؟ همچنین بسیاری معتقدند که روح به بدن انسان دمیده میشود، آیا چیز غیر مادی را میتوان دمید؟ آشکار است که آنها در تصورشان از روح بسیار خام و گیج هستند و این تناقضات نشان میدهد که خود نمیدانند به چه باور دارند. و همچنین آشکار است که بنابر اصل تناقض چیزی که درون خود تناقضی داشته باشد نمیتواند وجود داشته باشد، در نتیجه وجود این دسته از تناقضات در تعریف روح، باعث میشود که وجود روح محال باشد.

3.3- آیا حیات انسان به روح انسان وابسته است؟

همانطور که گفته شد یکی از اصلی ترین دلایلی که باعث شد انسانها روح را اختراع کنند، تلاش آنها برای توضیح دادن مسئله حیات بود. وابسته دانستن روح و حیات انسان به یکدیگر مانند آن است که انسان را ماشینی فرض کنیم که تا زمانی که روح در آن است کار میکند و به مجرد اینکه روح از بدن خارج شود از کار می افتد. این دیدگاه البته در گذشته مورد تایید بسیاری از فلاسفه و دانشمندان بوده است اما امروزه دیگر چندان ارزش علمی ندارد.

همانطور که گفته شد بسیاری معتقدند که در هنگام مرگ روح انسان از بدنش خارج میشود و به دنیای دیگر میرود. در مورد خارج شدن روح از بدن انسان پرسشهای زیادی مطرح میشود. روح انسان به کدام یک از ارگانهای بدن در ارتباط است و چه زمانی بدن را ترک میکند؟

آنها معتقدند پس از مرگ روح پیوند خود را با بدن قطع میکند و یا از بدن خارج میشود، پرسش این است که آیا روح زمانی که قلب از کار بایستد بدن را ترک میکند؟ یا در زمانی که مغز انسان از کار بایستد؟ بسیار پیش آمده است که افرادی مرگ مغزی داشته اند اما قلب آنها هنوز کار میکرده است. آیا در چنین شرایطی روح از بدن خارج شده است یا نه؟

آیا روح صبر میکند تا ببیند قلب یا مغز کی از کار می افتد تا در آن زمان بدن را ترک کند؟

در برخی از مواقع افرادی به کما میروند و چندین سال مغز آنها فعالیت نمیکند ولی تمامی اعضای بدنشان بطور عادی کار میکنند، این افراد با تغذیه خونی زنده نگاه داشته میشوند و اگر این تغذیه خونی قطع شود به سرعت تمامی اعضای بدنشان از کار خواهد افتاد، آیا روح نشسته است تا ببیند کی سرم از بدن این انسان قطع میشود تا بعد از بدن او مهاجرت کند؟ اگر در چنین شرایطی مغز شخصی عوض شود، او به حیات خود ادامه خواهد داد. زیرا تنها مشکل بدن او مغز او است. اما اگر این مشکل حل نشود او بلافاصله بعد از قطع شدن منبع تغذیه بدنش خواهد مرد.

تکلیف کسانی که قلبشان با قلب انسان دیگری عوض شود چیست؟ آیا روح این افراد با هم عوض میشود؟ احتمالاً در چند دهه آینده پزشکان قادر خواهند بود که مغز انسانها را نیز با یکدیگر عوض کنند. در آن شرایط بر سر روح چه می آید؟ اگر مغز انسانی از کالبدی به کالبد دیگر وارد شود آیا روح آندو شخص نیز بین این دو بدن جابجا میشود؟ اگر تمام اعضای بدن یک انسان از جمله مغز او به اشخاص دیگر پیوند زده شوند بر سر روح او چه خواهد آمد؟ آشکار است که در مسئله خارج شدن روح از بدن با پیشرفت علوم پزشکی و قابلیت تعویض اعضای بدن تناقضات بسیاری دیده میشود. آیا دوقلوهای به هم چسبیده دو روح دارند؟ اگر یک روح دارند، بعد از جداسازی آنها در صورتیکه جراحی موفقیت آمیز باشد چه بر سر روحشان خواهد آمد؟ آیا این روح نیز جراحی خواهد شد؟ و اگر دو روح دارند چگونه است که رفتن روح یکی از آنها از کالبدشان معمولاً باعث بیرون رفتن روح دیگری نیز میشود؟ آیا میتوان دو روح را در یک بدن قرار داد؟

امروزه میدانیم که اگر با یک جسم برنده، جسم پینه ای (Corpus Callosum)، توده ای از عصبهای مغزی که دو نیمکره مغز را به یکدیگر وصل میکنند را ببریم دو ذهن متفاوت و مستقل خواهیم داشت (11)، آیا در این زمان روح شخص نیز تبدیل به دو روح میشود؟

تا زمان معینی پس از مرگ بسیاری از اعضای بدن هنوز میتوانند کار کنند، و میتوان این اعضا را به بقیه بیماران پیوند زد، اگر روح با مرگ بدن را ترک میکند چگونه است که بسیاری از اعضای بدن پس از ترک روح از بدن همچنان کار میکنند؟ چرا ناخنها و موهای افراد مرده تا مدتی پس از مرگ آن شخص نیز به رشد خود ادامه میدهند؟

حتی در بسیاری از مواقع میتوان اعضای بدن را بدون داخل کردن آنها در بدنی دیگر، با ایجاد شرایط مصنوعی آزمایشگاهی زنده نگاه داشت، بعنوان مثال تقریباً همه میدانند که سلولهای خونی را میتوان بیرون از بدن نیز زنده نگاه داشت، بدن به غیر از سلول چیز دیگری ندارد و سلول برای زیستن به عوامل مشخصی همچون اکسیژن و مواد غذایی نیازمند است که میتوان با ایجاد مصنوعی آن عوامل هر سلول را زنده نگاه داشت، بنابر این در تئوری زنده نگاه داشتن تمامی اعضای بدن ممکن است، اما در عمل ایجاد شرایط مصنوعی برای برخی از آنها هنوز به دلیل ضعف فن آوری پزشکی میسر نشده است. برای پزشکان این مسئله مانند روز روشن است که در آینده بسیار نزدیک باتکهای اعضای بدن ایجاد خواهد شد تا افراد بتوانند اعضای بدن را که دچار مشکلاتی میشوند با اعضای بدن مردگانی که اعضای بدنشان را زنده نگاه داشته اند عوض کنند.

در تئوری اگر بتوان چنین کاری را در مورد تمامی اعضای بدن انجام داد، میتوان انسانی را بطور موقت کشت و در آینده او را دوباره زنده کرد. اعضای بدن انسانها را میتوان بگونه ای بسیار شبیه (12) از روی ساختار سلولی همانند سازی (Cloning) کرد. این مسائل همگی بیانگر آن هستند که اطلاعات پزشکی و دانش بشر از آناتومی بدنش باعث بوجود آمدن تناقضات بسیار در وجود روح بعنوان جوهر حیات شده است، و این تناقضات را تنها با تعریف علمی حیات که تعریفی کاملاً طبیعی و غیر وابسته به ماوراء طبیعت و روح و خدا است تا حدود زیادی حل کرد.

در باورهای قرآنی حیات انسان مبتنی بر روح او و خارج شدن روح او در دست خدا است و روح تنها در زمانی از بدن خارج خواهد شد که خدا چنین اجازه ای به آن بدهد (13)، و همچنین زمان خارج شدن روح از بدن و مرگ انسان در لوح محفوظی در نزد خدا از پیش مقرر شده است.

این درحالی است که امروز به دلیل پیشرفت مسائل پزشکی و بهداشتی میزان عمر انسانها بسیار بیشتر شده است و همچنان رشدی فزاینده دارد.

چگونه است که خدا برای انسانهای پیشین عمر کوتاه تری و برای انسانهای امروزی عمری بلند تر مقرر کرده است؟ آیا خارج شدن روح از بدن دلیل مرگ است و یا اختلال در یکی یا تعدادی بیشتر از ارگانهای حیاتی بدن؟ آیا عوامل طبیعی است که باعث طولانی شدن حیات بشر شده است یا ارواح و اشباح و روابطی که خدا برایشان در نظر داشته است؟ جالب است که افراد در کشورهای مختلف دوران حیات بیشتری دارند، مردم در سوئد و ژاپن و آمریکا عمر طولانی تری نسبت به مردم خیلی کشورهای دیگر دارند.

آیا شرایط زیست محیطی است که باعث میشود افراد مدت بیشتری را عمر کنند و یا خدا در نوشتن میزان عمر افراد در آن کتابچه اش تبعیض قائل شده است و برای مثلاً ساکنین آمریکا و ژاپن و سوئد عمر بیشتری بریده است؟

علاوه بر مسئله خارج شدن روح از بدن در داخل شدن روح به بدن نیز پرسشهای بسیاری وجود دارد. اگر روح جوهری لازم برای حیات است چرا فقط انسانها باید روح داشته باشند؟ تمام موجودات زنده در این صورت باید دارای روح باشند. و این مسئله به تک سلولی ها نیز کشیده میشود. مسئله آنجا جالبتر میشود که این تک سلولی ها به مرور زمان تکامل یافته و موجودات پر سلولی را ایجاد کنند. آیا ارواح هر کدام از این تک سلولی ها با یکدیگر جمع میشوند و روح بزرگتری را برای جانور پر سلولی ایجاد میکنند؟ یعنی آیا ارواح نیز با یکدیگر جمع پذیرند؟ در هنگام تولد انسان چه زمانی روح به بدن او وارد میشود؟ در کدام مرحله از مراحل رشد جنین خداوند روح را در وجود او فوت میکند؟ آیا در هنگام باردار شدن یک تخمک است که روح به تخمک دمیده میشود؟ اگر اینگونه است باید توجه داشت که در برخی از موارد تخمک بعد از بارور شدن تقسیم بر دو تخمک دیگر میشود و باعث بوجود آمدن دو جنین و گاهی تقسیم بر شش تخمک بارور شده و باعث تولید شش جنین میشود. آیا روح نیز با این تقسیم شدن، تقسیم و تکه تکه میشود؟

طول عمر انسانها با پیشرفت علوم و بهداشت بیشتر شده است، انسانها بطور محسوسی از گذشته بیشتر زندگی میکنند، عمر انسانها در 100 سال گذشته بطور متوسط 20 سال افزایش پیدا کرده است و این تنها به این دلیل است که شرایط زیستن بهتری برای زیستن انسان بوجود آمده است.

انسانها در سال 1997 بین 70 تا 80 سال بطور متوسط زندگی میکنند، این در حالی است که در سال 1900 بین 45 تا 50 سال زندگی میکردند (14).

در آینده نیز احتمال آن میرود که انسانها بتوانند بسیار بیشتر زندگی کنند. آیا با این اوصاف باید اعتقاد داشت که خداوند در قرون اخیر در فراخواندن روح از بدن انسان درنگ بیشتری کرده است و یا اینکه حیات آدمی مسئله ای کاملاً مادی و مرتبط با شرایط محیطی و بدن او است؟

پیشرفتهای سریع در بیولوژی و ژنتیک باعث شده است مسئله حیات امروزه بسیار روشنتر از آنچه در گذشته بوده است باشد. ژنها نقشه هایی هستند که سلولها بر اساس آنها ساخته شده و در کنار یکدیگر قرار میگیرند. ژنها نیز خود موادی شیمیایی هستند که توسط انتخاب طبیعی (15) در امتداد زمان تکامل می یابند. ایجاد تغییرات در ژنتیک باعث بوجود آمدن موجودات متفاوتی میشود. ممکن است برای انسانها این بسیار تکان دهنده باشد که تقریباً 99% DNA یک انسان با ژنهای یک بوزینه مشترک است و تنها همان 1 درصد باقیمانده است که باعث میشود انسان، انسان باشد و بوزینه بوزینه (16) و این مسئله هم اکنون که ژنهای هر موجود زنده را میتوان رمزگشایی کرد و همچون کتابی مورد مطالعه قرار داد به همان اندازه در نزد دانشمندان واضح است که رابطه تبدیل انرژی به ماده انیشتن برای آنان واضح است. برای بیولوژیستهای مدرن امروزی بسیار روشن و واضح است که مسئله حیات را میتوان در حد فعل و انفعالات شیمیایی و فیزیکی کاهش داد و کاملاً آنرا از لحاظ طبیعی شرح داد و هیچ نیازی به داستانسرای و یاری طلبیدن از اشباح و ارواح در این علم،

برای توضیح مسئله حیات وجود ندارد. اگر یک بیولوژیست بگوید وقتی روح به کالبد وارد شود، آن کالبد زنده میشود و اگر خارج شود آن کالبد میمیرد، بقیه بیولوژیستها در سلامت فکری او شک خواهند کرد، زیرا ماوراء الطبیعت به دلیل غیر علمی بودنش از دنیای علم اخراج شده است اما اینگونه توضیحات در میان قدما جایگاه و ارزش علمی داشته است. برای بیولوژیستها هیچ چیز مانند "نیروی حیات" و یا موجودات مرموز و نیروهای مرموز معنی نمیدهد و نیازی به وجود آنها هم دیده نمیشود. اما برای کسانی که اطلاعی از بیولوژی ندارند و مدتها مشتری خرافات و سنتهای غلط بوده اند درک این مسئله دشوار است.

برای بوجود آمدن یک موجود زنده اساساً هرگز نیازی به حضور روح وجود ندارد، امروزه میتوان موجودات زنده تک سلولی را تنها از مواد شیمیایی ساخت (17) و همچنین هم اکنون میتوان عمل لقاح را بطور مصنوعی در آزمایشگاه انجام داد و سپس با قرار دادن آن در رحم مادر، باعث بدنیا آمدن یک نوزاد جدید شد. انتظار می رود تا چند سال آینده بتوان رحم مصنوعی را نیز ایجاد کرد و بدون نیاز به انسان، انسان جدیدی را تولید کرد و حتی نطفه را نیز بطور مصنوعی ساخت و یا تغییر داد. با در نظر گرفتن این مسائل نابخردانه است اگر تصور کنیم مسئله حیات نیازمند به وجود روح است، مگر اینکه تصور کنیم خداوند نشسته است تا ببیند در کجا حیاتی در حال شکل گرفتن است و در کدام آزمایشگاه دانشمندان مشغول ایجاد حیات هستند، تا اندکی در آن روح بدمد.

علاوه بر مسائلی که مطرح شد، ارتباط روح با حیات انسانی مباحث اخلاقی مفصلی را نیز به همراه می آورد. بعنوان مثال کدام خدای ظالمی ممکن است روح را به بدن کودکان عقب مانده بفرستد؟ چرا باید خداوند روح را به بدن کودک ناقص الخلقه بفرستد؟ چرا خداوند روح را به جنینی که قرار است تنها چند ساعت پس از زنده شدن بمیرد بفرستد؟ چرا خداوند بچه هایی که دست و پا ندارند را حیات میبخشد؟ اگر خداوند از بچه هایی که از طریق تماس جنسی غیر مشروع از لحاظ دینی مخالف است چرا به بدن چنین بچه هایی روح میفرستد؟

آیا این مسائل با نیک بودن و مهربان بودن خداوند در تضاد نیست؟ ممکن است خداپاوران که همواره آشکار ترین مسائل اخلاقی را زیر سوال میببرند بگویند، خوب ما چه میدانیم؟ حتماً حکمتی در کار است. حتماً خیری در کار بوده است. اما این حتم را خداپاوران از کجا آورده اند؟ اگر ما نمیدانیم که چنین مسائلی موجب شر است (که میدانیم اما خداپاوران منکر حقایق اخلاقی این چنینی هستند چون به ضرر باورهای خرافیشان تمام میشود) از کجا میدانیم که موجب خیر است؟ چرا خداپاوران نادانی خود را به سود خداپاوری تمام میکنند؟ همانگونه که تمام مسائلی که در واقعیت شر هستند و در صورت وجود خدا معلول رفتار خدای خداپاوران است، توسط خداپاوران انکار شده و خیر خوانده میشود، تمامی مسائلی که آنها آنرا خیر می شمارند نیز میتواند شر به شمار آید. اگر فرض بر نادانی انسان و نادیده گرفتن نظام اخلاقی درونی و اجتماعی انسان باشد، دیگر از کجا میتوان فهمید آنچه خدا کرده است خوب است یا بد؟ بنابر این اساساً مرتبط دانستن روح با حیات، و امتیاز صدور روح را منحصر به خدا دانستن در تناقض با فرض نیک سرشت بودن خداوند است و خدای نیک سرش نمیتواند منبع روح و حیات باشد.

3.4- آیا هوشیاری (Consciousness) انسان به روح وابسته است؟ (18)

همانطور که از تاریخچه اعتقاد به روح پیداست، از اصلی ترین دلایل اعتقاد به روح، این گمان بوده است که هوشیاری انسان وابسته به وجود روح او است، قالب باورمندان به پدیده روح ادعا کرده و میکنند که میان ذهن (Mind) انسان و مغز او تفاوت است و تفکر و هوشیاری او برخاسته از مغز او نیست، بلکه ناشی از روح او است.

اما این دیدگاه امروز چندان دارای ارزش علمی نیست و با واقعیت های علمی سازگاری ندارد. بررسی ها و تحقیقات مختلف علمی که محصول آخرین پیشرفتهای در زمینه تکنولوژی پزشکی است هر روز بیشتر از دیروز نشان میدهند که حتی احساسات و عواطف انسان نیز مستقیماً برخاسته از فعالیتهای فیزیکی مغز او است.

بسیاری از فلاسفه و دانشمندان در گذشته تصور میکردند مغز و ذهن انسان از یکدیگر جدا و مستقل هستند اما هرچه تکنولوژی مشاهده و آزمایش مغز (بویژه Nuclear Magnetic Resonance، Positronemission tomography scanning و مطالعات مربوط به جریان خون در مخ) پیشرفت کرد، بررسی و زیر نظر گرفتن دقیقتر مغز در هنگام اتفاقات احساسی و غیره میسر شد و در نتیجه در نظر دانشمندان تفاوت میان ذهن و مغز کمتر و کمتر شده است و هر روز بیشتر از گذشته مشخص شده است که زبان، فعالیتهای فکری و حسی و حتی شخصیت انسانها همه و همه ناشی از فعالیت مغز او هستند.

لذا اکثر دانشمندان رشته های مربوط به مطالعه مغز معتقد هستند که هوشیاری انسانها برخاسته از فعالیت مغز آنان است. بعنوان مثال باور علمی بر این است که پردازشهای انسان برای مهارتهای زبانی در نیمکره سمت چپ مغز او انجام میگردد، قسمتهای مربوط به سخن گفتن بر روی قشر تازه مخ (Neocortex) و فعالیتهای مربوط به دیدن در نیمکره سمت راست. رسیدن آسیب به بادامه مغز سبب اخلاص در حافظه اعلانی (Declarative Memory) میشود. گلدستین (Goldstein) معتقد بود تحریک کردن بخشهایی از نیمکره چپی مغز، موجب ایجاد ترس و استرس در یک شخص میشود. وابستگی رفتارهای انسانها به ساختمان مغزشان تا آنجا پیش میرود که رابرت هار (19) معتقد است مغز برخی از مجرمین خطرناک با سایر انسانها بطور آشکاری تفاوتهای فیزیکی دارد، مثلاً در مغز این بیماران اتفاقی که در بخش مربوط به مهارتهای زبانی مغز می افتد با مغز سایر انسانها متفاوت است. این افراد به آسانی حوصله شان سر میرود و کلافه میشوند، و با اینکه قوانین اجتماع را میشناسند از شکستن آنها لذت میبرند و احساس گناهی نمیکند. (20) بنابر این با توجه به تمام این مطالعات میتوان گفت که عواطف انسانی نیز همچون هوشیاری او کاملاً محصول فعالیتهای بدنی او و بطور دقیقتر مغز او هستند و هرگاه انسانی عواطف و احساساتی از خود نشان میدهد تغییرات ویژه ای در سیستم عصبی و ساختمان مغز او رخ میدهد، که شاید بتوان در آینده با شبیه سازی کردن این تغییرات باعث شد همان عواطف و احساسات در انسان بروز یابد.

در مورد ریشه و شالوده هوشیاری انسان دو دیدگاه علمی، بر سایر دیدگاه ها چیرگی دارند، یک دیدگاه فیزیکی کاهش گری (Reductionism) است. کاهش گری بطور کلی در علم به این معنی است که طبیعت چیزهای پیچیده را میتوان با بررسی طبیعت اجزاء تشکیل دهنده آنها تشخیص داد، بنابر این در نوروساینس کسانی که خود را پیرو این اندیشه میدانند معتقدند که رفتار مغز و بطور کلی تمام فعالیتهای مغزی بشری از جمله هوشیاری، تعقل، احساسات، عواطف و غیره را میتوان در رفتار سلولهای مغزی جستجو کرد.

از مهمترین پشتیبانان این تئوری فرانسیس کریک (1916-2004) کاشف DNA انسان است که به دلیل این اکتشاف خود جایزه نوبل را در سال (1962) بطور مشترک با دانشمندان دیگری به خود اختصاص داد. فرانسیس کریک بعدها به نوروساینس رو آورد و بسیاری معتقدند که بیخدایی او باعث شد به این علم روی بیاورد. آخرین کتاب او "فرضیه حیرت انگیز" (21) بطور کامل به این قضیه میپردازد و فرضیه روح را از دیدگاه علمی به نقد میکشد.

کریک معتقد است "شما هیچ چیز نیستید به غیر از مثنی اعصاب" و "شما چیزی نیستید... مگر رفتار تعداد زیادی از گروه های عصبی و مولکولهای وابسته به فعالیتهای عصبی".

کریک و طرفداران اندیشه او معتقدند هوشیاری انسان ناشی از ارتباطات هیپوتلاموسی و لایه های قشری مغز است و تنها در صورتی وجود خواهد داشت که برخی از ناحیه های قشری (شامل ناحیه شماره 4 و 6) مدارهای ارتعاشی داشته باشند.

دیدگاه دیگری که در مورد مغز و کاربرد آن مطرح است، دیدگاه فیزیکی غیر کاهش گری است، معتقدان به این گرایش باور ندارند که با نگاه کردن به تک تک سلولها و مولکولهای مغز میتوان به ماهیت هوشیاری انسان پی برد.

راجر ولکات اسپری (22) بیولوژیست دیگر که او نیز جایزه نوبل در رشته پزشکی را به خود اختصاص داد از مهمترین پشتیبانان این تئوری است. وی معتقد است هوشیاری یک ویژگی برون آمده از مغز است، اما بر اساس این دیدگاه به هیچ عنوان با کاهش گری نمیتوان به ماهیت واقعی هوشیاری انسان پی برد. هوشیاری یک رابطه متقابل با مغز دارد و این رابطه را میتوان در اتفاقاتی که در مخ می افتد دید، بر اساس این باور، هوشیاری انسان در مغز تجسد می یابد، این دیدگاه را به هیچ عنوان نباید با دوگانگی که دکارت مطرح کرده است و در همین نوشتار پیرامون آن توضیحاتی داده شد اشتباه گرفت. این دیدگاه فعالیتهای مغزی و روانی را فعالیتهای درونی و برونی یک مجموعه از اتفاقات پیچیده میدانند که در مجموع هوشیاری انسان را نتیجه میدهد.

در حال حاضر رایج ترین باور در میان فلاسفه ذهن و متخصصان رشته های علمی این باور است که ذهن انسان همچون نرم افزار و بدن (مغز) انسان همچون سخت افزار است و این دو بر روی هم هوشیاری انسان را نشان میدهند، و باور به جدا بودن هوشیاری و ذهن از بدن دیگر باوری کهنه است که دکارت در آن نقش آدمی کاهی را بازی میکند. کنجکاوی انسانها در مورد ذهن، و اینکه چگونه ذهن انسان با بدن او در ارتباط است همواره مسئله ای بحث بر انگیز بوده است و فلاسفه مختلفی از افلاطون، ارسطو گرفته تا دکارت تقریباً هر کدام به نوعی از دوگانگی روی آورده اند.

در 200 سال گذشته شواهد علمی انباشته شده روی هم بطور پیوسته و در 40 سال گذشته با دقت بسیار بالا و شتاب بیشتر فاصله و تفاوت میان ذهن و مغز را کم کرده است. در حالی که تحقیقات بسیار پیچیده مولکولی و روانی همچنان ادامه دارند هم اکنون کاملاً واضح است که هر زمان چیزی در ذهن رخ میدهد، تغییری نیز در مغز حاصل میشود و برعکس.

یکی از استدلالهای رایج برای اثبات وجود روح که به دلیل راه یافتن به کتابهای درسی در میان مردم نیز رواج یافته است این است که سلولهای بدن بعد از مدتی بطور کامل تغییر پیدا میکنند و انسان از لحاظ مادی به موجودی دیگر تبدیل میشود. بعنوان مثال اگر شخصی در 18 سالگی مرتکب جرمی شود این شخص در 40 سالگی تقریباً تمامی سلولهای بدنش عوض شده است و دیگر همان انسان پیشین نیست، از همین روی لزوماً بعد دیگری از انسان وجود دارد و آن بعد روحانی و معنوی او است.

این استدلال بسیار بچه گانه است، از نظر سازندگان این استدلال اگر دست کسی در 20 سالگی قطع شود، نمیتوان او را در 40 سالگی نیز تنها به دلیل اینکه تمام سلولهای بدنش عوض شده دوباره شناخت و فهمید که این انسان همان انسان است!

این استدلال تلاش دارد بگوید که برای اینکه انسانها بتوانند خودشان بمانند حتماً باید یک سری ویژگیهای بدنی آنها ثابت بماند، و البته به اشتباه تصور شده است که با فرض تغییر یافتن تمامی سلولهای بدن، دیگر هیچ چیز در بدن ثابت نخواهد ماند. این درحالی است که سلولهای بدن از روی اطلاعات ژنتیکی وراثتی ساخته و حتی اداره میشوند، یعنی بدن را میتوان همچون یک رایانه دارای سخت افزار و نرم افزار دانست، تغییر یافتن سخت افزار بدن لزوماً باعث تغییر یافتن نرم افزار بدن نمیشود، با مرگ هر سلولی اطلاعات ژنتیکی برای تشکیل سلولی که همان وظایف را بر عهده دارد برای جایگزین شدن سلولهای بعدی فراهم آمده است. درست مانند اینکه سخت دیسک رایانه ای را عوض کنیم اما اطلاعات آن رایانه را عوض نکنیم. در چنین شرایطی میتوانیم تصور کنیم که این رایانه همان رایانه است که از قبل وجود داشته است، و این انسان نیز همان انسان پیشین است. لازم به ذکر است اطلاعات ژنتیکی نیز همچون نرم افزارهای رایانه ای ماهیتی کاملاً مادی و سخت افزاری دارند و بدون وجود سخت افزار نمیتوانند وجود داشته باشند.

بدن انسان از این نظر کاملاً شبیه رایانه و یا هر ماشین الکترونیکی دیگری هستند. امروزه توسعه دانش در زمینه ذهن (هوش) مصنوعی (Artificial Intelligence) و الگوریتمهایی که خود را میتوانند ترمیم کنند در فلسفه ذهن تحولات شگرفی را حاصل کرده اند و همانگونه که گفته شد بسیاری از دانشمندان معتقدند ذهن و بدن درست همانند سخت افزار و نرم افزار کامپیوتر هستند.

4- نظریات اسلامی و متکلمان مسلمان در مورد روح

عقبه بن ابی معیط و نضر بن الحارث دو تن از مشرکین مکه بودند که تصمیم میگیرند پیامبر اسلام را آزمایش کنند. آنها سه سوال برای پیامبر اسلام مطرح میکنند که یکی از آنها در مورد مسئله روح بوده است.

اسراء 85

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا

تو را از روح می پرسند بگو: روح جزئی از فرمان پروردگار من است و شما را جز اندک دانشی نداده اند.

این دو شخص بعدها در جنگ بدر اسیر مسلمانان میشوند، مسلمانان باقی اسیران این جنگ را به مدینه آوردند و به فدیة آزاد کردند اما پیامبر اسلام در میان راه بدر تا مدینه، دستور میدهد که این دو شخص کشته شوند و این دو شخص را گردن میزنند.

اساساً در قرآن حرفی از ماوراء طبیعت زده نمیشود و تمامی باورهای اسلامی در این زمینه برخاسته از تلاش فلاسفه و نوابغ دنیای اسلام است که پدیده روح را از فلاسفه یونان گرفته و آنرا تئوریزه کردند.

در جاهای دیگر قرآن کلمه روح در کنار فرشتگان آمده است، و روح بعنوان یک اسم خاص استفاده شده است، مثلاً در (سوره قدر آیه 4) آمده است که در شب قدر ملائکه و روح به زمین فرستاده خواهند شد و در (سوره معارج آیه 4) گفته شده است که روح به همراه فرشتگان به سمت خدا عروج میکند، در سه جای دیگری قرآن از روح القدس بعنوان کسی که عیسی را تایید کرده است نام آورده شده است (سوره بقره آیات 87 و 253 و سوره مائده آیه 110) و در جایی به خود قرآن کلمه روح را اطلاق کرده است (سوره شوری آیه 52)، بنابر این در قرآن کلمه روح در موارد مختلفی استفاده شده است و موجب پدید آمدن بحث ها و پرسشهای زیادی شده است که مفسرین قرآن به جزئیات آن پرداخته اند اما خود معتزفند که نمیدانند روح چیست (24).

اساساً در قرآن و کتابهای قدیمی اسلامی حرفی از ماوراء طبیعت زده نمیشود. تمامی اتفاقات قرآنی و اسلامی کاملاً طبیعی هستند. قرآن از کلمه غیب، یعنی غیر قابل دیدن استفاده نمیکند نه غیر طبیعی و یا فراطبیعی (25)، در کتابهای اولیه اسلامی حتی در بسیاری از مواقع جبرئیل سوار بر خر میشود و در روی زمین راه میرود (26). در باورهای اسلامی موجوداتی که امروزه ماوراء طبیعی خوانده میشوند تماماً طبیعی هستند، محصور در زمان هستند و حتی جا و مکان نیز دارند. بعنوان مثال باور رایج در میان مسلمانان است که بر روی شانه های انسانها دو فرشته نشسته اند که یکی اعمال خوب انسان را مینویسد و دیگری اعمال بد انسان را، این باعث میشود که این فرشته ها هم محصور در زمان و هم محصور در مکان باشند، زیرا جایگاهشان بر روی شانه ها است و همزمان با اعمال شخص رفتارشان را ارزیابی کرده و ثبت میکنند، و هر چیز که محصور در زمان و مکان باشد لزوماً چیزی طبیعی است، نه فراطبیعی.

در باورهای اسلامی حیات پس از مرگ نیز کاملاً طبیعی گزارش شده است. بسیاری از مسلمانان گمان میکنند که این روح انسان است که در روز قیامت در بهشت وارد خواهد شد. این درحالی است که در قرآن گفته شده است که خداوند ذرات بدن شما را جمع آوری خواهد کرد. معاد اسلامی کاملاً مسئله ای جسمانی است. در قرآن همچنین گفته میشود که دست و پای شما علیه شما در روز قیامت شهادت خواهند داد، این مسئله امروزه از آنجا که اعضای بدن انسانها با یکدیگر پیوند زده میشود بسیار قابل تأمل به نظر میرسد. تصور کنید شخصی بر اثر تصادف دست خود را از دست بدهد و پزشکان دست شخص دیگری را به دست او پیوند بزنند. در روز قیامت کدام دست است که علیه او شهادت خواهد داد؟ آیا دست خودش علیه او شهادت خواهد داد یا دست دومی که مربوط به شخص دیگر بوده است؟ آشکار است که این دو دست باید هر دو علیه آن شخص شهادت بدهند. البته ممکن است بگویند اول آن دست اصلی شهادت خواهد داد بعد این دو دست با یکدیگر عوض خواهند شد و دست دوم بجای دست اول خواهد نشست و علیه شخص شهادت خواهد داد، بنابر این در روز قیامت مقدار زیادی جراحی باید انجام بگیرد.

حال مسئله را یک مقدار پیچیده تر کنیم. آشکار است که تمام سلولهای بدن انسان ساخته شده از مواد غذایی هستند که شخص مصرف میکند، و این مواد غذایی ساخته شده از اتمها هستند. از طرفی همه انسانها بعد از مرگ تجزیه شده و ذرات بدنشان به طبیعت باز میگردد و اصلاً بعید نیست که بعدها این اتمها دوباره وارد بدن شخص دیگری شوند و در نتیجه سلولهای او را تشکیل بدهند. بنابر این میتوان گفت قسمتی از ذرات بدن هر انسانی احتمالاً قبلاً ذرات بدن شخص دیگری بوده است. حال جمع آوری ذرات در روز قیامت تنها در صورتی ممکن است که همه افراد از ذرات یکتای بصورت مستقل تشکیل شده باشد، درحالی که اینگونه نیست.

فرض کنید شخص A مقدار X از ذرات بدنش را از بدن شخص B گرفته باشد. حال این X در روز قیامت در بدن چه کسی جمع خواهد شد؟ شخص A یا شخص B؟ مقدار X به چه کسی متعلق خواهد بود و علیه چه کسی شهادت خواهد داد؟ مسئله جالب و کلاسیک دیگری از همین نوع وجود دارد که در طول تاریخ تلاش کرده اند برای آن پاسخهای معقولی را فراهم کنند اما ره به جایی نبرده اند. این مسئله از این قرار است که اگر فرض کنیم شخصی پس از مرگ شخصی دیگر را بخورد و اعضای بدن شخص خورده شده، تبدیل به اعضای بدن شخص خورنده شود، در معاد جسمانی بر سر بدن فرد اولیه چه خواهد آمد؟

به همین دلیل است که حتی بسیاری از فلاسفه ای که مسلمان نیز بوده اند همچون پور سینا و فارابی نیز معاد جسمانی را رد کرده اند، یا دست کم عقلانی بودن و قابل اثبات بودن آنرا محال دانسته اند و به همین دلیل است که امام محمد غزالی است پور سینا را کافر و از "روسای ضلال" (سرکردگان گمراهی) خطاب کرده است (27).

مسئله دیگری که امروزه با آن روبرو هستیم مسئله تغییر جنسی است. بنابر مسائل خاص بیولوژیکی برخی از انسانها دو جنسه به دنیا می آیند (که باز مشخص نیست خداوند به چه دلیل آنها را اینگونه خلق نموده است) و یا اینکه به هر دلیل جسمی و یا روحی دیگری هویت جنسیشان برابر با جنس مخالفشان هست (28) و امروزه با پیشرفت تکنولوژیکی در زمینه پزشکی این افراد میتوانند تغییر جنسیت بدهند. آیا با تغییر جنسیت دادن این افراد روحشان نیز تغییر جنسیت میدهد؟ تکلیف این افراد در بهشت چه خواهد بود؟

علاوه بر تمام این مسائل، در دین اسلام حتی خود خدا نیز موجودی کاملاً طبیعی است. در واقع اصلاً حرفی از ماورا طبیعت در قرآن نیست و همه اتفاقات طبیعی هستند و درکی که مسلمانان امروزه از خدا بعنوان موجودی فراطبیعی دارند، تماماً برخاسته از تلاش و تحقیقات فلاسفه ای است که ماوراء طبیعت را از یونانیان باستان آموخته اند، نه برخاسته از خود اسلام و این تفاسیر فلسفی مورد اعتراض بسیاری از علمای اسلام هم بوده است.

در قرآن نوشته شده است که الله دو دست دارد (سوره ص آیه 75، و سوره الزمر آیه 67). برخی از مفسرین قرآن کلمه "ید" برای الله را به "قدرت" ترجمه کرده اند، این درحالی است که در قرآن کلمه ید بصورت "مثنی" استفاده کرده است، یعنی گفته است دو دست دارد و یکی دست چپ و دیگری دست راست است، اگر قرار است ید به قدرت ترجمه شود، قدرت را باید "دو قدرت" ترجمه کرد. سلفیان (معروف به وهابی ها) معتقدند منظور از دست واقعاً همان دست است و نیازی نیست که اینگونه آیات در قرآن را بصورت غیر جسمانی در نظر بگیریم. خدا همچنین دارای صورت است (سوره انعام آیه 52، سوره رعد آیه 22، سوره کهف 28، سوره روم 38 و 39) و مومنان قرار است خدا را در قیامت "ببینند" و با او لقاء کنند، یعنی خدا قابل دیدن نیز هست (سوره یونس آیه 7) خدا دارای چشم است (سوره طه آیه 39)، خدا دارای ساق پا است (سوره القلم آیه 42، برای توضیحات دقیقتر مراجعه شود به صحیح بخاری جلد نهم، کتاب 93، شماره 532 و برای ترجمه های بیشتر رجوع شود به ترجمه صاحب محدث دهلوی، ترجمه فیض الاسلام، ترجمه عباس مصباح زاده، ترجمه محمد کاظم معزی، ترجمه حاج محمود یاسری، ترجمه اشرفی تبریزی، همچنین مراجعه شود به ترجمه آیت الله مکارم شیرازی)، خدا حرکت میکند و در روز قیامت در صف فرشتگان "می آید"، یعنی حرکت میکند (سوره الفجر آیه 22). همچنین قرار است خدا در روز قیامت بر تخت (عرش) بنشیند و چند فرشته او را حمل کنند (سوره الحاقه آیه 17)، و همچنین فرشته ها دور عرش خدا گرد آمده اند (سوره غافر آیه 7 و سوره الزمر آیه 75). خدا در قرآن بر اساس رفتار انسانها عکس العمل نشان میدهد، عصبانی میشود، خوشحال میشود و این مسئله به دلیل آنکه خدا تابع رفتار انسانها است نشان میدهد که انسانها به نوعی کنترل بر روی خدا دارند. و همچنین نشان میدهد که خدا نیز محدود به زمان است و در زمان و مکان مشخصی به سر میبرد.

ابونصر محمد فارابی معتقد است که "روح از جوهری آگاه به امور است که در عالم ملکوت بوده و در آن عالم شکل دارد ولی زمان و مکان ندارد".

این جوهر آگاه به امور، تا چه حد آگاهی دارد؟ آیا به همه چیز آگاهی دارد؟ در آنصورت خداست. وی چطور به این نتیجه رسیده است که روح آگاه به همه چیز است؟

در ادامه می گوید در آن عالم شکل دارد اما زمان و مکان ندارد! چطور چیزی که شکل دارد مکان ندارد؟ شکل یعنی چه؟ آیا مختصات مکانی آن، شکل نیست؟

شیخ مفید می گوید: "روح جسم لطیف و شفافى مانند هواست که در بدن سیر می کند" (اسرار روح و شگفتی های خلقت، لطف الله بهجو).

پس روح جسم است. لطیف هم هست. شفاف هم هست. در بدن هم سیر می کند. آنگاه چطور غیر مادی ست؟ چطور در اینجا مکان دارد و جسم است (جسم زمان هم دارد) اما در گفتار فارابی فاقد مکان و زمان است؟

این در حالی ست که علامه طباطبایی می گوید: "روح آدمی موجودی ست مجرد، ماورای بدن و احکامی دارد غیر از احکام بدن و هر مرکب جسمانی دیگر". (تفسیر المیزان، ج 1)

ابن رشد از فلاسفه اسلامی می گوید: "ما روح و بسیاری از چیزها را درک می کنیم اما اندازه آنها را نمی دانیم و کاش حد و اندازه وجود آن را درک می کردیم."

ملا احمد نراقی نیز معتقد است: "روح چون از جنس مجردات است، به حقیقت او رسیدن و او را به کُنه شناختن در این عالم میسر نیست."

روشن است که این دوگانه گویی ها و ندانم گویی ها در گفتار باورمندان به روح ناشی از نادانی در رابطه با چیزی است که سعی در اثبات آن دارند. هر کدام نظر خود را می گویند و دلیل و مدرک روشنی هم بر آن ندارند. برداشت خود را از یک موجود خیالی و افسانه ای به شکلی کودکانه و ناشیانه بیان می کنند. آیا گفته انسان به ظاهر دانشمند از چیزی که در آخر می گویند نمی شود آن را درک کرد، دلیل خوبی برای باور به آن چیز است؟

آیت الله خمینی بیان می کند که چون یک طرف از یک جسم نسبت به طرف دیگرش محبوب است و انسان و حیوان از همه اطراف خود آگاهی دارند، "پس در انسان و حیوان چیزی هست که فوق ماده است و از عالم ماده جداست و با مردن نمی میرد" (رک معاد، خمینی).

این گفته نیاز به تحلیل چندانی ندارد. چرا که بسیار سطحی و بی معنی ست و از همان ابتدا تکلیفش روشن است. اما سوالی که مطرح است این اینست که ایشان چطور می دانند حیوان هم از اطراف خود آگاهی دارد؟! بعلاوه آیا این آگاهی همان ثبت تصاویر و موجودات در

ذهن جاندار نیست؟ آیا منظور او از آگاهی به اطراف همان است که مثلا کسی از پشت سر در حال نزدیک شدن باشد و فرد مذکور بفهمد؟

ابن سینا در "النفس من کتاب الشفا" می گوید: "ما اجسامی را میبینیم که تغذیه و تولید مثل و حرکت و اراده دارند و این امور برای این اجسام از جهت جسم بودنشان نیست. پس باید در ذات این اجسام مبادی غیر از جسمیت آنها برای این کارها باشد تا این کارها از آنها صادر بشود، مبادی آنچه مبدا کارهایی ست که پیوسته بر یک نهج واقع نمی شود و از روی اراده است آن را نفس(روح) می نامیم."

برهان خوبی است. اما مقدمات آن نیاز به اثبات دارد. یکی از این مقدمات اینست که ادعا شده است که کارهای مذکور از جهت جسم بودنشان نیست! اگر این مساله ثابت شود آنگاه برهان درست است. کارها همگی در علم امروزه قابل بررسی و تجزیه و تحلیل هستند و منشأ مادی و جسمی دارند. به همین راحتی یک برهان برای عوام و نا آگاهان تولید شد و دلیلی بر وجود روح اقامه شد!

5- بررسی برخی دلایل رایج برای باور به روح

جدا از استدلالها و دلایلی که فلاسفه و دانشمندان برای باور به روح داشته اند، مسائل مشخصی معمولاً در میان مردم باعث اعتقاد به وجود روح میشود که پرداختن به برخی از این مسائل خالی از ارزش نیست.

5.1- احضار روح

جلسات احضار روح معمولاً به دو طریق مختلف صورت میگیرند. در طریقه اول افراد حروف الفبا را بگونه ای مرتب میچینند و سپس شیعی که حرکت دادن آن آسان است (مثلاً یک لیوان یا نعلبکی) را در وسط میگذارند و دستهایشان را روی آن جسم که قابلیت حرکت دارد قرار میدهند. در اسباب بازی فروشیهای کشورهای غربی تخته هایی چوبین فروخته میشود که تخته اوجا (30) نام دارند و حروف الفبا روی آنها به همراه کلمات "درو و بدرو" و "آری و نه" روی آن چاپ شده است و جسمی شبیه ذره بین نیز همراه آن ارائه میشود. افرادی که اطراف این تخته میشینند سوالی را مطرح میکنند و بعد دستهایشان را روی جسم متحرک میگذارند و شخصی جسم را حرکت میدهد و بر روی حروف الفبا یا روی یکی از کلمات میبرد. برخی از مردم گمان میکنند این حرکت ها مربوط به موجودات ماوراء طبیعی همچون روح و جن هستند، اما شک گرایان پیشنهاد میکنند که این حرکت بطور خودآگاه یا ناخودآگاه توسط کسانی که در جلسه حضور دارند انجام میشود.

این شک گرایان توصیه میکنند که چشمهای کسانی که در جلسه حضور دارند بسته شود و نتوانند چیزی را ببینند، و بعد جای حروف الفبا عوض شوند یا تخته اوجا چرخیده شود، در اینصورت دیده خواهد شد که یا جسم محرک حرکت نمیکند و یا اینکه پاسخی بی سر و ته و غلطی دریافت میشود و این نتیجه تنها به این دلیل میتواند حاصل شود که حرکت جسم متحرک اساساً توسط کسانی که در جلسه حضور دارند انجام بگیرد نه از طرف موجودات نامرئی.

به فعالیتهای ماهیچه ای که بطور ناخودآگاه توسط بدن انجام میگیرد و سبب حرکت میشود، نیروی ایدیوموتور (31) گفته میشود. آزمایشهای علمی انجام شده توسط ویلیام جیمز، دانشمند انگلیسی مایکل فارادای و روانشناس امریکایی ری هیمن نشان دادند که بسیاری از اتفاقاتی که مردم آنها را به موجودات ماوراء طبیعی و ارواح و غیره نسبت میدهند در حقیقت برخاسته از همین نوع حرکتیهای ناخودآگاه ماهیچه ای هستند. بنابر این تمامی جلساتی که در آنها بدن افراد شرکت کننده به نحوی در انجام آزمون نقش دارد را میتوان برخاسته از این حرکت ایدیومتریکی دانست. آشکار است که شخص خود پاسخ پرسشهایی که میکند را میداند و از آنجا که خود در حرکت دادن جسم متحرک نقش دارد، پاسخی درست نیز به پرسشهای خود خواهد داد. یک روش مسلم و بسیار ساده دیگر برای نشان دادن واقعیت اینگونه جلسات این است که افراد دستشان را از روی چیزی که حرکت میکند بردارند، اینگونه خواهند دید که جسم از حرکت باز خواهد ایستاد.

نوع دوم این گروه آبی ها برای احضار روح اندکی پیچیده تر از نوع اول است. در این گروه آبی ها ارواح سخن میگویند. در برخی از موارد شخصی که ادعای احضار روح را میکند ادعا میکند که تنها او است که میتواند صدای روح را بشنود و دیگران تنها در صورتی میتوانند صدای روح را بشنوند که آمادگی اش را داشته باشند، و ممکن است اگر آمادگی اش را نداشته باشند دیوانه شوند(!). برای همین شخص مدعی معمولاً خودش تنهایی صدا را با گوش شنوا میشنود و بعداً برای بقیه تعریف میکند که روح چه گفته است. در برخی موارد هم صداهایی می آید ولی فقط شخص مدعی است که معنی آن صداها را میفهمد. در این موارد شخص مدعی خود بطور مستقیم یا غیر مستقیم صداها را تولید میکند. در برخی از موارد نیز هیچ صدایی نمی آید، این در مواقعی است که شخصی خردگرا در مجلس وجود داشته باشد و بخواهد مچ گیری کند، در این مواقع گفته میشود که در مجلس انرژی منفی وجود دارد و یا به هر بهانه دیگری اجرای نمایش متوقف میشود. در چنین شرایطی ارواح خجالتی نمایان نمی شوند.

هیچیک از ادعاهای احضار روح تابحال در شرایط آزمایشی و مشاهدات علمی با موفقیت انجام نشده اند، در تمامی مراحل که در اینگونه مراسم انجام میشود به نوعی تقلب و کلاهبرداری وجود دارد. موسسه جیمز رندی مبلغ 1 میلیون دلار به هرکس که بتواند هر عملی فراطبیعی را انجام دهد پاداش خواهد داد. تا زمانیکه چنین اتفاقی نیفتاده است، میتوان فرض کرد که مدارک و شواهد معتبر و محکم و قابل توجهی در این زمینه وجود ندارد و اعتقاد به آنها بی اساس است.

ادعای احضار ارواح قدمت بسیاری دارد. در تاریخ و افسانه های بسیاری دیده میشود که در کنار پادشاهان و حاکمین همواره جادوگران ستاره شناسان، پیش گوینان، جنگیرها و افراد مشابه موجود بوده اند و حتی از جایگاه بالایی نیز در اجتماع برخوردار بودند و اطلاعات راجع به دشمنان و غیره را از این راه ها بدست می آوردند و به پادشاهان ارائه میدادند.

در قرآن نیز در برخی از موارد جادوگران نقش آفرینی میکنند. مثلاً در (سوره بقره آیه 102) آمده است که شیاطین به برخی از مردم جادوگری آموخته بودند، و در داستان موسی نیز جادوگران دست به جادوگری میزنند. واقعیت داشتن جادوگری در قرآن تایید شده است.

اما امروزه اگر رئیس جمهوری یا پادشاهی بجای تکیه بر اطلاعات بدست آمده از سرویس های اطلاعاتی کشور یا سایر منابع معتبر اطلاعاتی، بر گفته های یک پیشگو، جن گیر، و یا... تکیه کند بسیار بی خرد و فرومایه به نظر خواهد آمد.

مطمئنأ اگر با احضار روح و صحبت با اجنه میشد اطلاعات نابی بدست آورد، دولتهای دنیا هزینه های هنگفتی برای بدست آوردن اطلاعات صرف نمیکردند و بجای آن یکی دو شخص که در احضار روح تبحر دارند را استخدام میکردند تا مکان اختفای مجرمین و افراد تحت پیگرد را آسان تر بیابند.

مسئله ای که در اینجا باید به آن اشاره کرد این است که ارواح قرار است طبق تعریفشان ماوراء طبیعی باشند، و چیزهای طبیعی قابل دریافت حسی نیستند، یعنی اگر بتوان چیزی را ببینید، لمس کنید و یا بشنوید آن چیز دیگر ماوراء طبیعی نیست، و از آنجا که در تمامی این نوع آزمونها از قبیل عکس گرفتن از ارواح، ضبط کردن صدای ارواح، احضار روح و غیره، مدعیان آنها ادعا میکنند میتوانند نمودهایی طبیعی از روح را بگونه ای قابل دریافت حسی نشان بدهند، نتیجه این آزمونها چه درست چه نادرست کاملاً بی ارتباط با روح است.

5.2- دژاوو

قضیه دژاوو یا دجاوو نیز از دیگر مسائلی است که باعث میشود بسیاری از مردم معتقد به وجود روح شوند. این مسئله وقتی رخ میدهد که انسان برای نخستین بار با صحنه ای مواجه میشود و گمان میکند که از قبل آن صحنه را دیده است و با آن آشنایی دارد. کلمه دژاوو در زبان فرانسوی به معنی "از پیش دیده شده" است و توسط امیل بویراک (1851-1917) به این حالت اختصاص داده شده است و بعنوان یک اصطلاح علمی برای آن در آمده است. همچون بسیاری از سایر باورهای دینی و فراطبیعی که انسانها دارند اعتقاد به روح به دلیل تجربه دژاوو نیز ریشه در نادانی افراد از طبیعت، و در این مورد بخصوص در مورد طبیعت مغز خودشان دارد. پدیده دژاوو هیچ ارتباطی با روح و مسائل رویایی دیگر ندارد، هرچند بسیاری تا آنجا که میتوانند اند از این نادانی مشتریان خود استفاده کرده اند و خرافات خود را به مردم قبولانده اند. بسیاری از خرافه گرایان معتقد به تناسخ روح دژاوو را در ارتباط مستقیم با زندگی پیشین انسانها میدانند، اما توضیحی که یک خردگرا در مورد پدیده دژاوو دارد میتواند یکی از سه حالت زیر باشد.

در بسیاری از موارد انسان گمان میکند که این اولین باری است با چنین صحنه ای روبرو میشود، این درحالی است که وی قبلاً نیز در همان موقعیت قرار گرفته است و با همان صحنه روبرو شده است اما در بار اول توجه کافی به محیط نکرده است یا اینکه به هر دلیل دیگری اطلاعات مربوط به آن موقعیت در حافظه او تضعیف شده باشد. مثلاً اگر شخصی 50 سال سن داشته باشد و چندین کتاب خوانده باشد اصلاً عجیب نیست که در موقع خواندن یک کتاب که جدیداً خریداری کرده است با خود بگوید "آیا من این کتاب را قبلاً نخوانده ام؟". بنابر این در بسیاری از موارد این احساس به ما دست میدهد زیرا واقعاً قبلاً این اتفاق افتاده است اما در حافظه ما کمرنگ شده است یا ما آنرا بطور کامل به یاد نمی آوریم. پدیده دژاوو البته کاملاً متفاوت با فراموشی یا گیجی است، احساسی که در این مواقع به انسان دست میدهد احساس گیجی نیست، بلکه احساس تعجب و شگفتی است.

در برخی از موارد ممکن است انسان توصیف های شفافی از آن صحنه را از قبل از دیگران شنیده باشد یا خودش در مورد آن صحنه و موقعیت تفکر کرده باشد و در تخیلات خود آن موقعیت را تصور کرده باشد و حدس زده باشد و بنابر این وقتی با آن صحنه روبرو میشود احساس آشنایی با آن صحنه بکند.

توضیح علمی پدیده دژاوو در ارتباط مستقیم با فرایند حافظه انسان است. در مغز قسمتهای مختلفی وجود دارند که هرکدام با گذشته، حال و آینده سر و کار دارند. بطور کلی قسمتهای فوقانی مغز با آینده، قسمتهای نزدیک به گنجگاه با گذشته و قسمتهای زیرین با حال سر و کار دارند. در شرایط عادی قسمتهای فوقانی وقتی فعال میشوند که انسان به فکر آینده است و در مورد رفتارهایی که از خود نشان خواهد داد فکر میکند و قسمتهای نزدیک به گنجگاه زمانی فعال میشوند که انسان به خاطرات گذشته خود می اندیشد. در ساختار مغز انسان بادامه (Amygdala) است که مسئولیت هشیاری ما را در زمان حال را بر عهده دارد. بادامه همچنین به احساسات ما از اطراف تون و رنگ میبخشد. وقتی شما یک خودرو را میبینید که به سرعت به سمت شما می آید به سرعت عکس العمل از خود نشان میدهید و خود را به طرف پیاده رو پرتاب میکنید، این عکس العمل همان کاری است که بادامه در مغز انسان آنرا هدایت میکند. بادامه همچنین باعث تغییر سریع چهره انسان در عکس العمل به اتفاقاتی که اطرافش می افتد میشود. مثلاً وقتی انسان ضربه ای را از محیط دریافت میکند، وقتی خبر مرگ کسی را میشوند و یا وقتی که ناگهان صدای بسیار بلندی را میشوند ناگهان چهره اش تغییر می یابد. این تغییر چهره سریع نیز فعالیت بادامه مغز انسان است.

این عکس العمل ها نیازمند پردازش بسیار سریع در مغز انسان است و این دقیقاً همان کاری است که بادامه مغز انسان در آن تخصص دارد. بادامه انسان همچنین به انسان احساس زندگی کردن در زمان حال را میدهد و در هر ثانیه 40 بار با توجه به اطلاعاتی که از محیط دریافت میشود حالت و احساسی جدید را به انسان القا میکند. این فعالیت بادامه در شرایط عادی آنقدر سریع است که معمولاً توسط انسان احساس نمیشود و تنها با آزمایشهای دقیق میتوان آنرا تشخیص داد.

هیپوتالاموس عضو دیگری از مغز است که برای توضیح مختصری در مورد پدیده دژاوو باید به آن بپردازیم. هیپوتالاموس مسئولیت حافظه کوتاه مدت انسان را بر عهده دارد و این واقعیت از آنجا پیدا شده است که اختلالات هیپوتالاموسی معمولاً موجب اختلالات شدید در حافظه کوتاه مدت انسان میشوند. هیپوتالاموس باعث میشود تا ما در زمان حال قرار بگیریم و احساس در زمان حال بودن به ما دست بدهد. افرادی وجود دارند که هیپوتالاموسشان صدمه دیده است و هرگز قادر نیستند چیزهایی را که بعد از صدمه دیدن مغزشان برایشان اتفاق افتاده است به یاد بیاورند.

بخش دیگر مغز که مسئولیت حافظه بلند مدت را برعهده دارد لایه پراهیپوکمپال (Parahippocampal) نامیده میشود. این قسمت از مغز در واقع متشکل از سلولهای متعددی است که سطح مغز را و اطراف هیپوتالاموس را فرا گرفته اند و در ارتباط بسیار نزدیک با هیپوتالاموس هستند.

معمولاً ارتباط این سه بخش مغز با یکدیگر بسیار سریع انجام میگیرد. ما اطلاعات را از محیط میگیریم و آنرا در حافظه کوتاه مدت خود نگه میداریم و بعد با حافظه بلند مدت خود مقایسه میکنیم و تصمیم گیری کرده عکس العملی نشان میدهیم. اما دژاوو وقتی پیش می آید که اطلاعات دریافت شده از محیط بجای پردازش شدن در بخشی از مغز که مسئول پردازش زمان حال است (بادامک) به دلایل خاصی در قسمتهای مربوط به حافظه کوتاه مدت یا بلند مدت (هیپوتالاموس یا لایه پاراهیبوکمپال) پردازش شوند. در این شرایط چیزهایی که از محیط توسط مغز دریافت میشوند برای انسان احساس "خاطره بودن" میدهند و در اینجا است که حالت دژاوو به انسان دست میدهد. باید توجه داشت که مغز انسان با تغییرات شیمیایی فعالیت میکند و در برخی از موارد تغییرات شیمیایی صحیحی انجام نمیگیرد و آنچه در زمان "حال" انجام میگیرد بگونه ای حس میشود که انگار در "گذشته" انجام گرفته است.

دژاوو را میتوان حتی بطور مصنوعی نیز ایجاد کرد. ویلدر پینفیلد (Wilder Penfield) در سال 1955 آزمایشی را انجام داد که در آن شوکهای الکتریکی ضعیفی را به قسمتهای مربوط به حافظه بلند مدت مغز (پاراهیبوکپال) وارد کرد و نتیجه آن شد که هشت درصد کسانی که در آزمایش شرکت کردند خاطرات گذشته خود را در زمان حال تجربه کردند. یعنی برای مدتی که زیر آزمایش بودند گمان کردند که در گذشته زندگی میکنند.

در مقابل تجربه دژاوو تجربه دیگری نیز وجود دارد که **جامیاس وو** (هرگز ندیده) نام دارد. این حالت وقتی رخ میدهد که انسان وقتی با چیزی که بارها با آن سر و کار داشته است روبرو میشود احساس میکند که هرگز آنرا ندیده است و آنرا تجربه نکرده است، مثلاً وقتی با دوست خود صحبت میکند فکر میکند که این شخص را هرگز نمی شناخته است و یا وقتی در اتاق خود نشسته است گمان میکند که هرگز این مکان را نمی شناسد. این تجربه نیز همچون پدیده دژاوو، یک انحراف یا خطای مغزی است و میتوان با توجه به اطلاعات موجود فعلی در مورد مغز آنرا توضیح داد. این انحراف تقریباً مانند گرفتن زبان انسان و یا حرکتهای عضلانی ناخواسته و ناگهانی در بدن است.

جامیاس وو به اندازه دژاوو رایج نیست اما برای گروهی از انسانها بویژه انسانهای مسن اتفاق می افتد. آمار نشان میدهد که تقریباً دو سوم انسانها حداقل یکبار تجربه دژاوو را داشته اند و یک سوم باقی آنرا تجربه نکرده اند.

5.3- رویا دیدن در هنگام خواب

در یک دوران زندگی عادی هر انسانی حدوداً 6 سال از عمر خود را در خواب دیدن میگذراند. خواب دیدن همواره برای انسان یکی از عجایب بوده است و توضیحات بسیار مختلفی در طول تاریخ برای تشریح خواب و عوامل پدید آورنده آن توسط افراد مختلف ارائه شده است.

بسیاری از مردم اعتقاد دارند خواب دیدن آنها متأثر از وجود عالمی فرا مادی است و وجود روح است که سبب میشود انسان بتواند خواب ببیند. نیچه میگوید "در روزهای خشن شکل گیری فرهنگ، انسان معتقد بود که دنیای حقیقی دومی را در رویاهایش کشف میکند، و ریشه تمام ماوراء طبیعت از آنجا آغاز شد. بدون رویا دیدن انسان هرگز موقعیت اختراع این جهان غیر مادی را بدست نمی آورد. شکل گیری اندیشه وجود روح بصورت یک کالبد نیز به همین نوع تفسیر از خواب باز میگردد. وجود خیالی ارواح ظاهراً باعث بوجود آمدن ایده وجود اشباح و در نتیجه خدایان شد." (32). بسیاری از دین شناسان، روانشناسان و مردمشناسان معتقدند دیدن مردگان در خواب سبب میشد تا انسانهای بدوی و انسانهای نیمه بدوی امروزی (33) مرگ را پایان حیات انسانها ندانند و تصور کنند انسانهای مرده هنوز به نوعی وجود دارند و از طریق خواب میتوان با آنها رابطه برقرار کرد؛ لذا همین مسئله همانطور که نیچه میگوید باعث شد انسان دنیای دیگر و نیروهای مرموزی را متصور شود.

این درحالی است که خواب دیدن هیچ ارتباطی به وجود روح ندارد. حیوانات نیز بر اساس آزمایشهایی که انجام گرفته است خواب میبینند، همچنین تحقیقات علمی نشان داده اند، افرادی که مادرزاد نابینا هستند و هرگز بینایی نداشته اند، در هنگام خواب رویاهای تصویری نمیبینند، زیرا مغز این افراد با دیدن آشنا نیست و تجربه آنها ندارند، این افراد رویا را با سایر حس های بدنشان تجربه میکنند، مثلاً آنها لمس میکنند یا میشنوند یا می بویند. لذا اگر نظر این افراد را صحیح فرض کنیم باید نتیجه گرفت که حیوانات روح دارند و افراد نابینا روح ندارند و آنچنان که گفته شد این تناقض دارد با جوهر حیات بودن روح و همین مسئله فرضیه علت رویا دیدن بودن روح را باطل میکند.

در مورد اینکه چرا انسانها خواب میبینند تئوریهای مختلفی وجود دارد، فروید معتقد بود خوابهای انسان صرفاً برگرفته از تلاش ضمیر ناخودآگاه ذهن انسان است برای دست یابی به چیزهایی که وقتی ما بیدار هستیم دسترسی به آنها نداریم و از نظر فروید آن چیزها غالباً مرتبط با غرایز جنسی انسان است که بطور روزمره سرکوب میشوند. شاگرد او کارل یانگ تئوری استاد را قبول نداشت و معتقد بود رویا دیدن برخاسته از ضمیر خودآگاه انسان است که تلاش میکند مشکلات ما را که در حال بیداری با آن روبرو هستیم حل کند و مسائل مختلف را پردازش کند. اما چیره ترین تئوری موجود برای توضیح خواب مربوط به آلان هابسون و رابرت مک کارلی (34) است که تئوریهای روانکاوانه قدیمی یانگ و فروید را نفی کرده و توضیحی مرتبط با فیزیولوژی ارائه میکند. مطالعه آنچه در هنگام خواب بر مغز انسان میگذرد باعث شد آنها به این نتیجه برسند که خواب دیدن نتیجه برانگیزشهای تصادفی مغز است که حافظه های باقی مانده از آثار تجربیات حسی پیشین را بویژه از بخش حافظه موقت مغز که دسترسی سریعتر و آسانتری به آن مقدور است بازپردازش میکند، این تئوری (Activation-Synthesis) نام دارد و از سال 1973 تاکنون معتبر ترین تئوری توضیح خواب به شمار میرود. (35)

به خواب رفتن انسان پنج مرحله مختلف دارد که در هر مرحله بدن در شرایط خاصی قرار میگیرد. عمیق ترین مرحله خواب REM نام دارد (36) که به معنی "حرکت سریع چشم" است. در این مرحله که معمولاً 90 دقیقه بعد از بخواب رفتن وارد آن میشویم چشم انسان در زیر پلکهایش سریعاً حرکت میکند. هر انسانی هر شب بین 3 تا 4 دوره 90 تا 100 دقیقه

ای به این مرحله وارد میشود و وارد شدن به این مرحله معمولاً همزمان با خواب دیدن است، البته در سایر مراحل خواب نیز انسانها خواب میبینند ولی شفاف ترین خوابها در این مرحله دیده میشوند. در این مرحله ماهیچه های انسان در حال استراحت کردن هستند و فعالیت مغز انسان نیز کاهش مییابد و در مرحله حرکت سریع چشم مغز تنها امواج دلتا که ضعیف ترین امواج مغز هستند تولید میکند (برای اطلاعات بیشتر در مورد امواج مغزی به رویه دهم نشریه پیام ما آزادگان شماره پنجاهم مراجعه کنید). میزان خونی که در این مرحله به مغز وارد میشود از حالت عادی حتی بیشتر است. گفته میشود نوزادها بیشتر مواقع خوابشان در این مرحله از خواب است و آنها نیز در خواب رویا میبینند.

خواب دیدن با شرایط جسمی و روحی بدن بسیار در ارتباط است، مواد مخدر، الکل و داروهای بسیاری هستند که میتوانند روی خواب تاثیر مستقیم بگذارند. قطع ناگهانی استفاده از برخی داروها که برای مدتی استفاده میشده اند، سردرد، حالت تهوع در بسیاری از مواقع موجب دیدن کابوس میشوند. همچنین استرس، افسردگی، و ضربه های روحی بطور مستقیم خواب را مورد تاثیر قرار میدهند. رویاها را همچنین میتوان با فکر کردن قبل از خواب تحت تاثیر قرار داد، یعنی برخی از خوابها راجع به موضوعاتی هستند که انسانها راجع به آن موضوعات فکر کرده اند.

خواب هر شخص تا حدود زیادی محدود به دانش و اطلاعات او از محیط اطرافش نیز هست. معمولاً گفتگوهایی که در خواب بین انسان و سایرین رد و بدل میشود به زبان مادری انسان یا زبانهایی که بر آنها تسلط دارند انجام میگردد.

رویاهاى انسان از آنجا که برخاسته از مغز وی است و متاثر از وضعیت جسمانی و روحانی او است میتواند بیانگر شرایط روحی و حتی جسمی افراد باشد، از این رو است که روانشناسان علاقه مند هستند خوابهای بیماران خود را بررسی کنند. لذا تعبیر علمی خواب برای دریافتن شرایط درونی انسانها مسئله ای مورد قبول روانشناسان است. این البته به معنی اعتبار تعبیر خواب برای پیش بینی آینده نیست، و هر خوابی باید برای شخصی که آنرا دیده است تعبیر شود نه اینکه مسئله ای برای همه یک معنی را داشته باشد، مثلاً برای کسی که در باغ وحش کار میکند دیدن یک فیل در خواب میتواند معنی متفاوتی با کودکی که اسباب بازی اش یک فیل پلاستیکی است داشته باشد.

5.4- رویاهای راستین

دیدن رویاهای راستین (رویا های صادق)، یعنی خوابهایی که انسان میبیند و بعدها آن خوابها به واقعیت می پیوندند یکی دیگر از دلایل بسیار رایجی است که باعث میشود برخی از انسانها به وجود روح اعتقاد داشته باشند، در این بخش نشان داده خواهد شد که صحت وجود رویاهای راستین، وجود روح و دنیای دیگری را معنی نمیدهد.

همانطور که در بخش پیشین گفته شد رویاهایی که انسان میبیند نیز همانند افکار انسانها کاملاً ساخته و پرداخته مغز انسان هستند، البته فکر کردن انسانها با خواب دیدنشان تفاوت‌های اساسی دارد، اما به هر حال قوه عقلانیت و هوشیاری انسانها در هنگام خواب دیدن نیز فعال است، اگر چه به اندازه زمان بیداری فعال نیست و این خود بخود باعث میشود برخی از فکرهای انسان تا حدودی منطقی باشند؛ با این حساب واقعی از آب در آمدن برخی از خوابها هرگز عجیب نیست، زیرا این خوابها نتیجه عقلانیت انسان هستند و عقلانیت انسانها در برخی موارد میتواند چیزهایی را از روی دانسته ها پیش بینی کند.

بعنوان مثال کاملاً طبیعی است اگر شخصی قرار باشد در یک جلسه امتحان شرکت کند و شب قبل از امتحان خواب ببیند که فردا سر موقع از خواب بلند نشده است، حال اگر فردا واقعاً از خواب بیدار نشود و این رویای او به حقیقت پیوندد هیچ اتفاق عجیبی نیافتاده است. شرایط محیط و اطلاعاتی که شخص از محیط دریافت کرده است باعث میشود او نگران این باشد که فردا خواب بماند، در نتیجه از آنجا که در مواردی خرد سلیم انسان در دیدن خوابها بی تاثیر نیست، اتفاق افتادن آن خوابها ابداع چیز غیر طبیعی نیست. اگر شخصی پدر پیری داشته باشد این کاملاً طبیعی است که خواب ببیند او مرده است زیرا چنین چیزی کاملاً محتمل است، همه انسانها احتمال میدهند که افراد پیر و فرسوده فوت شوند. اگر شما در طول زندگی خود در مورد 500 نفر خواب ببینید که مرده اند و بطور اتفاقی 2 نفر از آنها بمیرند این ابداعاً جای تعجب ندارد. همچنین است اگر شخصی علاقه مند باشد حضرت علی یا مریم مقدس و زرتشت و امام زمان را در خواب ببیند. اگر این اتفاق واقعاً در خواب رخ بدهد ابداعاً تعجبی ندارد.

مسئله دوم که باید به آن توجه کرد همان قضیه دژاوو است که در مورد علت آن بطور کامل توضیح داده شد. در بسیاری از مواقع ما "گمان میکنیم" که با مفهوم یا صحنه ای از قبل آشنایی داریم و از آنجا که اطمینان داریم که قبلاً در آن صحنه حضور نداشته ایم و یا محال است واقعاً چنین تجربه ای را داشته باشیم، تنها راهی که باقی میماند این است که ما در خواب این تجربه را داشته باشیم. لذا در بسیاری از مواردی که دژاوو اتفاق می افتد افراد به این نتیجه میرسند که در خواب چنین چیزی را قبلاً تجربه کرده اند. این درحالی است که آنها واقعاً در خواب چنین چیزی را ندیده اند. به افرادی که این توضیح برایشان قانع کننده نیست توصیه میشود هر روز وقتی از خواب بیدار میشوند خوابهای خود را یاد داشت کنند، در صورتی که اینکار انجام گیرد این افراد بعد از مدتی با مراجعه به خوابهای خود درخواهند یافت که در بسیاری از مواقع آنها تنها "گمان" میکنند که چیزی را از قبل در خواب دیده اند. این مسئله معمولاً در مورد ادعاهای بسیار عجیب و نادری که ادعا میشود در خواب دیده شده اند صدق میکند.

مسئله سوم دیدگاه آماری به این قضیه است. معمولاً افرادی که گمان میکنند خواب هایشان بعضی وقتها به واقعیت تبدیل میشود و از آنها مثالهایی در این زمینه خواسته میشود، نمیتوانند بیش از 10 مثال ذکر کنند. در مورد بسیاری از افراد این اتفاق تنها یک یا دوبار رخ داده است. با توجه به آنکه برخی مطالعات روانشناسی (37) نشان داده اند که هر انسان بطور متوسط حدود پنجاه موضوع مختلف را در هر کدام از دوره های حرکت سریع چشم خود در خواب میبیند و از آنجا که هر انسانی حدوداً در هر شب پنج دوره حرکت سریع چشم

را تجربه میکند بر اساس این تحقیق هر شب حدوداً دویست و پنجاه موضوع را در خواب میبیند.

اگر فرض کنیم احتمال به حقیقت پیوستن یک رویا یک بر روی یک میلیون باشد، با توجه به جمعیت شش میلیاردی فعلی کره زمین در هر شبانه روز رویای بیش از یک و نیم میلیون نفر بر روی کره زمین به حقیقت خواهد پیوست. لذا بر اساس تئوری احتمال ریاضی این ابداً عجیب نیست اگر شخص در تمامی دوران حیات خود 100 بار واقعا خوابی را ببیند که آن خواب به واقعیت بپیوندد. البته باید توجه کرد که در یک رابطه احتمال باید احتمال اتفاق افتادن هریک از حالت ها باهم برابر باشد که باتوجه به مسئله اول که بیان شد چنین چیزی در مورد رویاها صدق نمیکند زیرا رویاها کاملاً جهت دار و تولید شده توسط مغز هستند.

لذا اگر قرار باشد بطور دقیق این احتمال را محاسبه کنیم (که در عمل محال است) به عددی بسیار بزرگتر از یک و نیم میلیون نفر در شبانه روز دست خواهیم یافت و در آن صورت به حقیقت پیوستن رویا ها بصورت کاملاً تصادفی با توجه به تعداد آنها و تعداد آزمایشها (Trials) کاملاً عادی و محتمل به نظر خواهد آمد. در ریاضیات گسسته قانونی وجود دارد به نام "قانون اعداد حقیقتاً بزرگ" (5) این قانون که معمولاً توسط بسیاری از انسانها نادیده گرفته میشود نتیجه میدهد که در صورتیکه احتمال وقوع اتفاقی بسیار پایین باشد ولی تعداد آزمایش ها زیاد باشد آن اتفاق بسیار اتفاق خواهد افتاد. مثلاً اگر بگوییم در هر شب تنها 1 درصد (که احتمال بسیار پایینی است) انسانها رویاهای راستین دارند، نتیجه آن خواهد بود که در هر شبانه روز در کشور ایالات متحده آمریکا 3 میلیون نفر رویاهای راستین خواهند داشت (که مقدار بسیار بزرگی است). پس با توجه به این مسئله آماری کاملاً عادی و قابل انتظار است اگر میان برخی از چیزهایی که یک شخص در خواب میبیند و آنچه در واقعیت اتفاق می افتد بطور تصادفی اشتراکاتی وجود داشته باشد.

مسئله چهارم روبرو شدن با افراد مذهبی است که ادعا میکنند خواب دیده اند. بسیاری از افراد شدیداً مومن و مذهبی برخی از اوقات ادعاهای عجیب غریبی در مورد خوابهایشان میکنند. تجربه نشان داده است که این افراد در مورد اتفاقات اطراف خود که واقعیت آنها بر همه آشکار است نیز دروغ های شاخدار میگویند. در مورد موارد واقعی و چیزهایی که آنها ادعا میکنند در واقعیت دیده اند نیز نمیتوان به این جماعت پست فرومایه و دروغگوی فاسد اعتماد کرد، چه برسد به اینکه به آنچه ادعا میکنند در خواب دیده اند اعتماد کرد. باید توجه داشت که انسانهای مذهبی خیلی راحت و با کمال میل دروغ میگویند و از نظر برخی از فلاسفه اسلامی مثل غزالی دروغ گفتن برای تقویت ایمان افراد نه تنها اشکالی ندارد بلکه ثواب نیز دارد. دروغ گفتن شرعی که به تقیه معروف است در میان شیعیان نه تنها یک امکان بلکه در مواردی یک ضرورت است. لذا باید توجه داشت بسیاری از ادعاهایی که برخی از افراد که در اینگونه موارد مطرح میکنند اساساً دروغ هستند و این افراد واقعا چنین چیزهایی را خواب ندیده اند. و باید در صداقت گفتاری آنها همیشه شک کرد و با احتیاط رفتار کرد و هیچ دلیل خوبی برای اینکه این ادعاهای آنان پذیرفته شود وجود ندارد.

با در نظر گرفتن این چهار توضیح، آشکار است که رویاهای راستین علی رغم آنچه معمولاً فرض میشود اساساً چیزهای عجیب و غیر قابل توجیهی نیستند. این درحالی است که حتی اگر این توجیه ها نیز وجود نداشتند، بازهم دلیلی برای اعتقاد به روح و دنیای فرا مادی وجود نخواهد داشت. زمان آن رسیده است که انسان عادت تاریخی غیر خردمندانه خود را

که ندانسته های خود را به موجودات نامرئی و فراطبیعی نسبت میدهد کنار بگذارد. اگر ما دلیل چیزی را ندانیم تنها باید بگوییم که نمیدانیم، نه آنکه دلایل فراطبیعی و خرافاتی برای آن در نظر بگیریم. چه دلیلی وجود دارد که باعث دیدن خوابهای راستین این روح انسان باشد که تاثیر گذار باشد، شاید این گوراگورا، بابائونل، دختر شاه پریون و یا لولو خور خوره است که باعث میشود ما رویاهای راستین داشته باشیم!

البته این تفکر در میان مردم ما ظاهراً برخاسته از آموزه های قرآنی هم است. در سوره انفال آیه 43 به این اشاره شده است که خداوند پیش از جنگ بدر میزان لشکر دشمن را به آنها "منظور مسلمانان است" کم تر از آنچه واقعاً هستند نشان داده است و اگر بیشتر نشان میداد آنها در جنگین مناقشه میکردند بنابر این خداوند توسط خواب تصویری دروغین برای آنها از جنگ پخش میکند تا مشتاق به جنگیدن شوند. سوره صافات آیه 102 میگوید که ابراهیم در خواب دیده بود که باید پسرش را ذبح کند و در شرف عمل کردن به این خواب خود بوده است. در سوره یوسف آیه 4 یوسف خوابی میبیند که پدرش بعداً آنرا برای او تعبیر میکند و اتفاقی که پدرش پیش بینی کرده ات واقعاً می افتد و خداوند به یوسف تعبیر خواب می آموزد. در همان سوره آیه 43 پادشاه خوابی میبیند و آن خواب توسط یوسف تعبیر میشود. گذشته از قرآن بسیاری از اتفاقات و باورهای مذهبی بویژه در تشیع کاملاً مبتنی بر خواب هستند. مثلاً مسجد جمکران بر اساس خوابی که شیخ حسن بن مثله جمکرانی دیده است، بنا شده است و مادر امام زمان نیز توسط خواب از اینکه در آینده با امام حسن عسکری ازدواج خواهد کرد آگاه شده است. اصولاً رویاها در میان قدما بسیار جدی گرفته میشدند. در امپراطوری رم، بعضی از اوقات رویاهای افراد به مجلس سنا ارسال میشد تا اعضای مجلس راجع به آنها با یکدیگر بحث و نتیجه گیری کنند، این کار مشابه کاری است که بعضی انجام میدهند و از روی استخاره تصمیمات کشوری میگیرند.

به کسانیکه بعد از این توضیحات بسیار متعجب از وجود خوابهای راستین هستند توصیه میشود خوابهای خود را یاد داشت کنند، زیرا یاد داشت کردن و ثبت کردن رویاها میتواند نتیجه بهتری در مورد خواب به انسان بدهد. البته گفته میشود پنج دقیقه بعد از هر خواب، انسان 50 درصد آنرا فراموش میکند و 10 دقیقه بعد، انسان 90% آنرا فراموش میکند. بنابر این یاد داشت برداری از خواب بسیار دشوار است. اگر قصد یادداشت برداری از خوابهای خود دارید سعی کنید بعد از برخاستن از خواب از جای خود چندان تکان نخورید، ضبط صوت و یا کاغذ و قلمی در کنار خود از شب قبل آماده داشته باشید.

6- نتیجه گیری

آشکار است که باور به روح ریشه در خیالبافی های انسانهای پیشین دارد و پایه و اساسی علمی و فلسفی ندارد، و دلایل معتبر و یا شواهد علمی معتبری برای باور داشتن به آن وجود ندارد، بنابر این در نظر یک انسان خردگرا باور به وجود روح تنها به دلیل اینکه این باور از فیلتر خرد عبور نمیکند، باوری غیر معقول و غیر خردمندانه است.

7- توضیحات

(1)- این عبارت از جمله عبارات بی معنی است که نه معنایی فلسفی دارد نه معنایی فیزیکی خداباوران به استفاده از آن و عبارات شبیه آن مانند "نیروی برتر"، "انرژی متافیزیکی" و غیره علاقه خاصی نشان میدهند.

(2) - Positron Emission Tomography و Magnetic Resonance Imaging

(3)- Neuroscience، رشته ای علمی است که بررسی اعصاب و دستگاه عصبی میپردازد و به دو شاخه بررسی مغز و نخاع و همچنین بررسی ارگانهای جانبی بدن میپردازد.

(4)- بسیاری از اطلاعات این بخش از دانشنامه فلسفی دانشگاه استنفورد نقل شده است. برای دسترسی به این منبع اینجا را کلیک کنید.

[/http://plato.stanford.edu/entries/ancient-soul](http://plato.stanford.edu/entries/ancient-soul)

(5)- متن انگلیسی De Anima از اینجا قابل دسترسی است.

[/http://etext.library.adelaide.edu.au/a/aristotle/a8so](http://etext.library.adelaide.edu.au/a/aristotle/a8so)

(6)- گویا اینکه مغز جایگاه تفکر است مسئله ای بسیار پیچیده برای قدما بوده است، در قرآن نیز به خطا از قلب بعنوان مرکز تفکر یاد شده است.

(7)- Can Science Explain the Soul, by Jeffrey Ernest Fosspage 3

(8)- به نظر برخی از فلسفه دانان هیچ ایده ای در فلسفه کاملاً نمیمیرد، همواره افرادی هستند که مضحک ترین ایده های فلسفی را نیز همچنان باور دارند. از مهمترین افرادی که به ایده دوگانگی روه همچنان معتقد است سر جان اکلس (SirJohn Eccles) برنده جایزه نوبل در رشته پزشکی است.

(9)- Pineal Gland

(10)- Descartes, Mediations, in philosophical writings, 2:10

(11)- این آزمایش بسیار مهم توسط راجر اسپری با هدف درمان بیماری صرع انجام گرفت و موجب شود او در سال 1981 جایزه نوبل پزشکی را ببرد. اطلاعات بیشتر را میتوانید در اینجا بیابید.

<http://nobelprize.org/medicine/laureates/1981/sperry-autobio.html>

(12)- شبیه سازی سلولها تقریباً هیچگاه دقیق نخواهد بود، زیرا علاوه بر این واقعیت که سلول ها بر اساس اطلاعات DNA ساخته میشوند، شرایط محیطی نیز بر شکل گیری سلولها تاثیر مستقیم میگذارند، شبیه سازی دقیق سلولها نیازمند ایجاد دقیق آن عوامل است که اینکار در عمل تقریباً غیر ممکن است، زیرا نمیتوان فهمید که بر هر سلول در هر زمانی چه گذشته است و آنچه بر آن گذشته است را بر سلول جدید نیز گذراند.

(13)- به سوره فاطر آیه 11 و سوره واقعه آیه 60 مراجعه کنید.

(14) - <http://www.efmoody.com/estate/lifeexpectancy.html>

(15) - Natural Selection

(16) - The First Chimpanzee, In search of human origins, Jon gibbin and Jeremey Cherfas Page 1

(17) - به آزمایش میلر مراجعه کنید

(18) - بسیاری از مطالب این بخش برگرفته از کتاب Whatever Happened to the Soul: Edited by Warren S. Brown میباشند.

(19) - دکتر Robert Hare، پروفیسور برجسته روانشناسی جرمشناسی در دانشگاه UBC است، تارنمای دکتر هار را در اینجا ببایید.

[/http://www.hare.org](http://www.hare.org)

(20) - Robert D. Hare Without Conscience: The Disturbing World of the Psychopaths among Us

(21) - The Astonishing Hypothesis, by Francis Crick

(22) - Roger Wolcott Sperry

(24) - مراجعه شود به کتاب معارف قرآن (3-1)، ص 349 نوشته آیت الله مصباح یزدی.

(25) - باید توجه کرد هوا و هر چیز کاملاً شفاف دیگری نیز غیر قابل دیدن و غیبی است اما ماوراء طبیعی نیست، بنابر این کلمه غیب به هیچ عنوان برابر با ماوراء طبیعی بودن نیست.

(26)- مراجعه شود به ترجمه فارسی سیرت رسول الله، ابن هشام پوشینه دوم صفحه 749.

(27)- مراجعه شود به تهافت الفلاسفه، ص 284، امام محمد غزالی.

(28)- به این افراد ترانسکشوال (Transexual) گفته میشود.

(29)- سوره زخرف آیه 71 نوشته است هر آنچه مومنان نفسشان در بهشت آرزو کند برایشان فراهم خواهد شد.

Ouija Board -(30)

Ideomotor effect -(31)

Nietzsche, F. HUMAN, ALL TOO HUMAN, aphorism #5 -(32)

(33) - برای اطلاعات بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به "نظریات علمی درباره دین، پیدایش و تکامل دین" نوشته دکتر احمد ایرانی مراجعه کنید.

Allan Hobson and RobertMcCarley -(34)

(35)- برای اطلاعات بیشتر در مورد این تئوری

Law of truly large numbers -(36)

(37)- ترنس هینس (Terence Hines) مینویسد "در هر REM حدود 5 رویا با موضوعات مختلف دیده میشود که کم و بیش با یکدیگر رابطه داستانی نیز دارند"، بنابر این هر انسان عادی حدوداً 250 خواب در هر شب میبیند.